

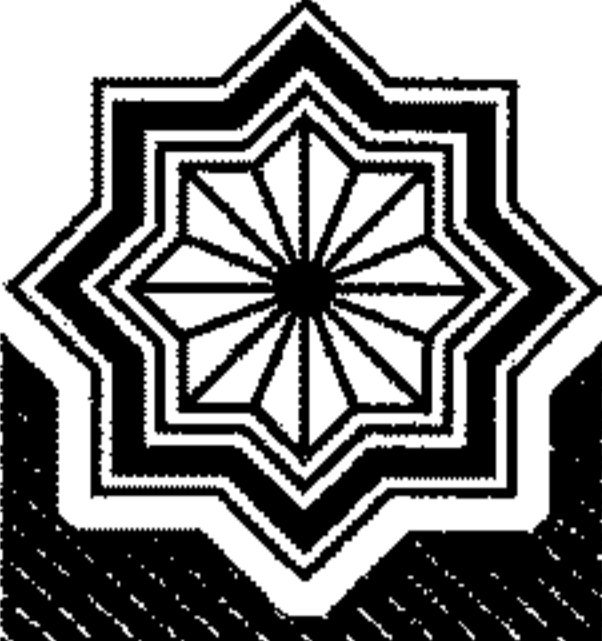
اللہ

مہجی



استاد محمد حسین ابراہیمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا
أما كنا لنجد ما كنا نعبد
أدبار العرش
فأولئك هم المفلحون
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا
أما كنا لنجد ما كنا نعبد
أدبار العرش
فأولئك هم المفلحون



مُنَجِّی

محمد حسین ابراہیمی



- عنوان کتاب: مُنجی
- مؤلف: محمد حسین ابراهیمی
- حروفچینی: ساره صداقت
- صفحه‌آرایی: میثم صداقت
- چاپ: زیتون
- نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۸۴
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۸۰۰ تومان

شابک: ۱-۲۵-۸۰۴۷-۹۶۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

مرکز پخش: قم تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۳۰۲۰-۰۹۱۲۲۵۱۱۲۲۷

فهرست مطالب

۹	مقدمه
	بخش اول:
۱۵	مباحث قرآنی راجع به مهدویت
۱۸	نکاتی چند در مورد آیه ۱۰۵ سوره انبیاء
۱۹	آیه پنجم سوره قصص
۲۲	آیه سی و دوم سوره توبه
۲۷	آیه پنجاه و پنجم سوره نور
۳۶	خلاصه مطالبی که از آیه مذکور استفاده می شود
۳۷	سنت خدایی ثابت است
۳۹	قیام به قسط

بخش دوم:

- ۴۳ بررسی احادیث و روایات پیرامون صاحب الأمر
- ۴۶ امام حسن عسگری وجود فرزند خود را تأیید می‌کند
- ۴۶ حدیث اول
- ۴۸ نتیجه حاصله از حدیث مذکور
- ۴۹ کسانی که آن حضرت را دیده‌اند
- ۵۱ نتیجه
- ۵۲ حضور حضرت در مراسم حج و نظارت بر اعمال مسلمانان
- ۵۴ ذکر نام واقعی آن حضرت جایز نیست
- ۵۸ نتیجه احادیث این باب
- ۵۹ نهی از ذکر نام امام تا چه زمانی است؟
- ۶۰ فلسفه نهی از ذکر نام امام در غیبت کبری چیست؟
- ۶۰ تشابه وجود امام با حضرت یوسف
- ۶۷ امامان معصوم همانند ستارگان آسمان اند
- ۶۸ غیبت امام زمان علیه السلام را انکار نکنید
- ۷۰ وجود امام چون آب، مایه حیات و برکت است

- انتظار فرج، امری ضروری است ۷۲
- حکومت جهانی از آن اوست ۷۳
- امام زمان و امدار کسی نیست ۷۴
- آیا می توان زمانی را برای ظهور او تعیین کرد؟ ۷۵
- بخش سوم:
- اعتقادات و وظایف شیعه در عصر غیبت ۷۹
- خود امام زمان هم وقت ظهورش را نمی داند ۸۱
- ما وقت ظهور را تعیین نمی کنیم ۸۴
- نکاتی که از این حدیث قابل استفاده است ۸۴
- اراده خداوند بر پنهان بودن ظهور است ۸۶
- ظهور او مشروط است ۸۸
- وظیفه شیعیان در زمان غیبت ۸۹
- عده ای انتظار ظهور امام زمان علیه السلام را دگن کرده اند ۹۰
- شیعیان امتحان می شوند ۹۲
- هرچه ادعا بزرگتر باشد امتحان سخت تر است ۹۴
- اول شناخت، سپس انتظار ۹۷
- شناخت امام، لازمه حرکت در مسیر اسلام ۹۸

- مجموعه امامان به منزله نوری واحدند ۱۰۰
- شیوه انتصاب ۱۰۳
- آیا منکر امام در صراط مستقیم است؟ ۱۰۵
- اعتقاد به امامت یک ضرورت است ۱۰۸
- دین شناسان، مرجع مردم در زمان غیبت ۱۰۹
- حکم کسی که بی امام برای خدا دینداری کند ۱۱۰
- مقام امامت انحصاری است ۱۱۲
- لزوم اعتقاد به امام حاضر ۱۱۴
- فلسفه وجود امام ۱۱۶
- ارجاع به دین شناسان ۱۲۰
- احکام واقعی و ظاهری ۱۲۲
- واسطه فیض الهی بودن، والاترین شأن از شوون امامت .. ۱۲۴
- امامت از امور تک مدیریتی است ۱۲۷
- مفهوم امام از دیدگاه مکتب تشیع ۱۲۸
- آثار به چاپ رسیده نشر تأمین ۱۳۱

مقدمه:

به نام آن که کرد ایجادِ عالم

ز بهر آدم و اولاد آدم

مهدی صاحب الزَّمان

او هم نام و هم کُنیهٔ پیامبر اسلام (محمّد ابوالقاسم) و فرزند
امام حسن عسکری امام یازدهم شیعیان است و از مادری به نام
نرجس خاتون در شهر سامرّای عراق در سال ۲۵۵ هجری قمری،
متولّد شد و هم اکنون که سال ۱۴۲۵ هجری است، ۱۱۷۰ سال از
آن زمان می‌گذرد.

آن حضرت پنج ساله بود که پدرش امام حسن عسکری -

ابو محمد - در سامرا از دنیا رفت و در همان شهر مدفون شد.
 او برای حفظ جان خویش در جهت تداوم حکومت دینی و
 وصول انسان‌ها به قلّه سعادت از دید مردم مخفی شده و فقط
 افراد معدودی - علاوه بر نُواب چهارگانه - او را دیده‌اند.

نائبان خاصّ امام که در حدود هفتاد سال با ایشان ارتباط
 محدود داشتند و همگی در بغداد ساکن بودند، به ترتیب عبارت
 اند از: عثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان و حسین بن روح
 نوبختی و علی بن محمد سمری.

بعد از وفات اینان تا کنون شخص به خصوصی با نام و عنوان از
 جانب ایشان معرفی نشده است و مردم در امور دینی به مجتهدان
 که احکام حلال و حرام خدا را می‌دانند، مراجعه می‌نمایند و به
 اینان نائبان عامّه می‌گویند. بنابراین، آن حضرت تنها نماینده
 مستقیم بشری از جانب پیامبر اسلام می‌باشد.

اکثر فرقه‌های اسلامی اعتقاد دارند که در آخر الزّمان که
 تاریکی‌های ظلم و ستم جهان را فرا خواهد گرفت، مردی از نسل
 علی و از نژاد قریش ظاهر خواهد شد که توان اجرای عدالت

اجتماعی، به طوری که در همهٔ جهان فراگیر باشد را دارد. علاوه بر فرقه‌های اسلامی، اهل ادیان دیگر اعم از مسیحی و یهودی و برخی از طرف داران ادیان غیر آسمانی هم به چنین وجودی اعتقاد دارند، اما در خصوصیات فردی او اختلاف نظر دارند.

شیعیان در عصر غیبت:

شیعیان از نظر اعتقادی علاوه بر آن که حضرت را امام می‌دانند، مقام حاکمیت و رهبری معنوی خلق را نیز از آن او می‌دانند. و هم‌چنین معتقدند در صورت ظهور، مقام حاکمیت او فعلیت پیدا می‌کند و جز او و کسانی که به فرمان او عمل می‌کنند، دیگری در روی زمین نمی‌تواند حکومت نماید. لذا، او را صاحب الأمر می‌گویند و عنوان واقعی اولو الأمر هم بر او صادق است. معنای این که شیعیان دوازده امامی اعتقاد دارند او زنده است، این است که او مردم را می‌بیند، ولی مردم او را نمی‌بینند و اگر افرادی در حدّ غیر واضحی او را ببینند یا او را به طور ناشناس

درک کنند، نتیجه چندانى برای مردم ندارد و دیدن آنها سندیت و حجیت شرعی ندارد، مگر در حدّ یک سند تاریخی یا افزایش اعتقاد بیننده. رویت او آن گاه مؤثر است که او حضور ظاهری در بین مردم داشته باشد. امیدواریم این امر به اذن پروردگار هر چه زودتر محقق شود.

عمده مطالب این کتاب که به عنوان مقدمه‌ای در زمینه بحث و بررسی پیرامون امام زمان (عج) است، نخست در میان عده‌ای از دوستان فاضل طلبه، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و سپس به رشته تحریر درآمده است و از خداوند منان توفیق ادامه آن را خواستاریم.

نویسنده احادیثی را که در این نوشته آمده، قابل استناد می‌داند و به دلالت آنها اذعان دارد و نهایت تلاش و دقت خود را به کار بسته که مطالب مستند و قابل ارائه بیان شود و از مطالب اضافی پرهیز گردد، اما با این همه، خود را مصون از خطا نمی‌داند.

شیوه بحث:

درباره حجة بن الحسن العسكري، امام مهدی موعود علیه السلام با توجه به منابع اسلامی به دو شیوه می توان بحث کرد:

شیوه اول - بررسی آیات قرآنی.

شیوه دوم - استفاده از روایاتی که از نظر سند، صحیح و از نظر دلالت، گویا هستند.

ما در این مجموعه، از هر دو شیوه بهره جستیم. در فصل اول این کتاب که مربوط به بررسی آیات قرآنی است، اگر چه می توانستیم از آیات فراوانی بهره بگیریم، ولی از آن جا که بین آیات قرآن یک نوع پیوستگی وجود دارد، تنها به طرح و بررسی پاره‌ای از این آیات اکتفا کرده‌ایم و معتقدیم که همین مقدار ما را از موارد مشابه بی نیاز می کند و بر موضوع مورد بحث دلالت کافی دارد، و در مورد روایات صحیح و مستندی که مورد بحث قرار گرفته، نیز به همین گونه عمل کرده‌ایم.

در پایان، با تقدیم این تلاش ناچیز

به پیشگاه حضرت حجّة بن الحسن علیه السلام روحی و ارواح
العالمین لتراب مقدمه الفداء، امید آن دارد که این اثر مورد عنایت
آن خورشید عالم تاب قرار گیرد و نویسنده را به عنوان یکی از
سربازان مخلص حضرتش بپذیرد. هم چنین از دوستان فاضلی که
در هر چه بهتر شدن اثر حاضر، بنده را یاری کرده‌اند، به خصوص
فاضل محترم آقای عبدالرحیم زارع که ویراستاری آن را به عهده
گرفتند، تشکر می‌شود.

بهار ۱۳۸۳ ه. ش.

محمد حسین ابراهیمی

قم

بخش اول

مباحث قرآنی راجع به مهدویت

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ﴾^(۱) مؤکداً در کتاب زبور داود که بعد از تورات
آمده، نوشته‌ایم که محققاً حکومت زمین به بندگان صالح من
می‌رسد.

از این آیه که راجع به آینده جهان است، استفاده می‌شود که
زمین سرانجام به دست بندگان صالح خدا خواهد افتاد و این

و عده علاوه بر قرآن، در دیگر کتب آسمانی، از جمله زیور و تورات^(۱) نیز ذکر شده است.

از ماده و هیأت فعل «لَقَدْ كَتَبَ» حتمیت و قطعیت این وعده الهی استفاده می‌شود؛ یعنی در این وعده الهی که سرانجام، زمین از آن بندگان صالح خدا خواهد بود، هیچ گونه شک و تردیدی وجود ندارد.

اگر چه زمین از ابتدا به انسان‌های صالح تعلق داشته و خداوند در قرآن کریم آن‌ها را خلیفه خود بر روی زمین معرفی کرده است، ولی در زمان‌های متمادی، انسان‌های غیر صالح، این حق را از آنان سلب کرده و خود حاکمیت جهان را در اختیار گرفته‌اند. این آیه جهت مأیوس نشدن مؤمنان، به آن‌ها وعده می‌دهد که دیگر بار، اراده خداوند بر این تعلق خواهد گرفت که انسان‌های صالح، حق خود را باز یابند و بر زمین حکم فرمایی کنند.

به اعتقاد ما، فردی که شایسته است در رأس این گروه صالح

۱- زیور کتاب حضرت داود و تورات کتاب حضرت موسی است.

قرار گیرد و بر جهان مدیریت و حکم فرمایی کند، اصالتاً حضرت مهدی (عج) است که در ضمن بحث توضیح آن خواهد آمد.

با توجه به این که «صَالِحُونَ» در آیه شریفه به صورت جمع آمده، ممکن است اشاره به افراد متعددی داشته باشد که کارگزار حکومت جهانی حضرت ولی عصر هستند و به عنوان نمایندگان ایشان، این مسؤولیت بزرگ را می‌پذیرند، یا این که بعد از حضرت، افراد صالح دیگری حکومت ایشان را ادامه می‌دهند.

معنای این که سرانجام، زمین به صورت ارث به صالحان بر می‌گردد، این است که صالحان صاحب حقّ اند و به رغم آن که حقّ از ایشان سلب شده است، سرانجام حقّ به حقّ دار بر می‌گردد.

از این که خداوند این وعده را به طور قطعی و حتمی بیان فرموده، استفاده می‌شود که طرح این موضوع در نظام خلقت پایه ریزی شده و جهان فطرت بر این اساس بنا نهاده شده است؛ به این معنا که این مطلب به صورت یک عنوان ضمنی و جنبی در نظام

خلقت نیست، بلکه یک موضوع اصلی در نهاد نظام خلقت است.

نکاتی چند در مورد آیه ۱۰۵ سوره انبیاء:

۱ - از آیه ۱۰۶ سوره انبیاء که پس از آیه یاد شده آمده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾ استفاده می‌شود که وراثت بندگان صالح خدا در آینده، یک مسأله بسیار مهم است که خداوند وعده آن را به همه عبادت‌کنندگان، از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ کرده است.

۲ - منظور از «عِبَادِي الصَّالِحُونَ» در آیه مذکور، بندگان شایسته‌ای هستند که یا در طول اعصار و قرون گذشته وجود داشته‌اند و یا در آینده، در یک عصر و زمان خاص بر زمین حکومت خواهند کرد.

۳ - از کلمه «يَرِثُهَا» در این آیه، این نکته لطیف و ظریف استفاده می‌شود که همان طور که ارث در پایان زندگی هر شخصی تقسیم می‌شود و به ورثات متوفی می‌رسد، زمین نیز در پایان عمر و حیاتش، به بندگان صالح خدا خواهد رسید.

آیه پنجم سوره قصص:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾؛ و ما اراده می‌کنیم تا بر کسانی که در زمین
ضعیف و ناتوان شمرده شده‌اند، منت نهیم و آنان را پیشوا و
وارثان زمین قرار دهیم.

نکاتی که از این آیه استفاده می‌شود عبارت اند از:

۱- اراده خداوند همچون وعده‌اش، حتمی الوقوع است: «إِنَّمَا
أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^(۱) چون به چیزی اراده
فرماید، کارش این بس که می‌گوید: باش، پس بی درنگ موجود
می‌شود.

بنابراین، خواست و اراده خداوند مبتنی بر پیشوایی و رسیدن
زمین به مستضعفان، قطعی و انجام شدنی است.

۲- کلمه «نُرِيدُ» در این آیه و تعبیری دیگر چون «وَعَدَ» در

آیه ۵۵ سوره نور، دلالت بر این دارد که وعده الهی، اراده شده و تحقق آن حتمی است.

۳ - تحقق این وعده که در این آیه به آن اشاره شده، منتهی از جانب خداوند است که بر بندگان گذاشته است. در واقع، عزت و عظمت یافتن مستضعفان صالح بر زمین، لطفی از جانب خداوند است و خداوند بابت این لطف، بر بندگان منت گذاشته است.

با توجه به این که آیه اطلاق دارد، شامل تمام مستضعفان، اعم از مؤمن و غیر مؤمن است، ولی چون «الَّذِينَ اسْتَضَعُوا» در این آیه، معادل «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در آیه ۵۵ سوره نور است، این حاکمیت در انحصار انسان‌های با ایمان و صالح خواهد بود. به دلالت این آیه و آیه ۱۰۵ سوره انبیاء، مستضعفان مؤمن و صالح، پیشوا و امام مردم در روی زمین خواهند شد؛ یعنی اگر چه تمامی مستضعفان وارث زمین می‌شوند، ولی فقط مستضعفان با ایمان و صالح، صلاحیت رهبری و حاکمیت بر زمین را خواهند داشت.

در آیه پنجم سوره قصص که مورد بحث ما است، ابتدا به اراده خداوند که دلالت بر قطعی بودن وعده الهی دارد، اشاره شده و سپس از منت گذاشتن خدا بر مستضعفان به مناسبت این لطف، سخن به میان آمده است و به مستضعفان زمین وعده داده شده که سرانجام، زمین از آن ایشان خواهد بود و آنها پس از تحمل سختی‌ها و ستم‌ها، روزی به عزت و سربلندی نائل خواهند شد؛ هم چنان که در آیه ۵۵ سوره نور به آنها وعده داده شده که سرانجام، خوف و هراسشان به امنیت و آرامش تبدیل خواهد شد.

سؤال: آیا عبارت «الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ» در آیه مورد بحث، فقط شامل تمامی مستضعفان در زمینه‌های گوناگون می‌شود یا این که فقط مستضعفان مؤمن و صالح را در بر می‌گیرد؟

جواب: عبارت «الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ» اطلاق دارد و شامل تمام کسانی که به نوعی مورد ظلم و ستم واقع شده‌اند و حقی از آنها سلب شده است، می‌شود. بنابراین، تمام مستضعفان، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، مؤمن و غیر مؤمن، صالح و غیر

صالح، در صورتی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته باشند، مشمول این آیه هستند.

نکته قابل توجه این است که چون تنها مؤمنان صالح، توانایی برقرار کردن عدالت را دارند و می‌توانند حقوق مستضعفان را استیفا کنند، شایستگی و لیاقت این حکومت و سرپرستی را خواهند داشت.

آیه سی و دوم سوره توبه:

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ
وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های خویش
خاموش کنند، ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را
کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند.

واژه «يُرِيدُونَ» دلالت دارد بر این که گروهی از جامعه بشری
به طور پیوسته تصمیم دارند نور خدا را خاموش کنند و مدام در
این جهت تلاش و کوشش می‌کنند؛ غافل از این که هیچ‌گاه به
چنین مقصودی نخواهند رسید و اراده خداوند بر اتمام نورش

قرار گرفته و چیزی را که او اراده کند، شدنی و حتمی است: ﴿انَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾. (۱)

در این که «نور الله» چیست، جای تأمل و دقت است، ولی آن چه بدیهی و روشن است، این است که نور، در مقابل ظلمت قرار دارد: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، (۲) و از بعضی آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که مراد از نور، «اسلام» است که در مقابل کفر قرار دارد: ﴿أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾؛ (۳) هم چنین در آیه دیگر، کتاب خدا، قرآن که در حقیقت اصلی‌ترین منبع اسلام است، به عنوان نور معرفی شده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾. (۴)

پس معنای آیه چنین می‌شود: کافران تصمیم دارند که نور اسلام را که همان نور خداست، خاموش کنند، غافل از این که هرگز به چنین مقصودی نخواهند رسید.

نکته مهمی که در آیه ۳۲ سوره توبه قابل دقت است، این است

۲ - سوره بقره / آیه ۲۵۷.

۱ - سوره یس / آیه ۸۲.

۴ - سوره نساء / آیه ۱۷۴.

۳ - سوره زمر / آیه ۲۲.

که نور خدا و اتمام آن مورد کراهت کافران است و کفار، گروهی بیرون از دین اسلام هستند که با دین خدا دشمنی می‌کنند، ولی خداوند نور خودش را هر چند مورد کراهت و بر خلاف خواست کافران باشد، تمام خواهد کرد.

در آیه ۳۳ سوره توبه، از نور الله به «دین الحق» تعبیر شده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ خداوند دین حق را که اسلام است، بر همه ادیان و مذاهب دیگر مستولی و چیره می‌سازد، هر چند که مشرکان این امر را ناخوش دارند.

با توجه به دو آیه فوق از سوره مبارکه توبه می‌توان گفت که:
اولاً: اراده کفار بر خاموش کردن نور خدا که همان اسلام است، قرار گرفته و پیوسته در این مسیر تلاش و کوشش می‌کنند.
ثانیاً: خداوند بر خلاف خواسته کافران، نور خودش را به اتمام می‌رساند.

ثالثاً: اسلام همواره با دو گروه درگیری داشته و از سوی آنان

مورد آزار و اذیت قرار گرفته است: اول - گروه بیرون از دین اسلام که همان کفارند. دوم - گروه داخل در حیطة اسلام که مشرکانند.

رابعاً: خداوند نور خودش را بر خلاف کراهت این دو گروه بر تمامی ادیان و مذاهب، غالب و مسلط می‌گرداند.

خامساً: اراده حتمی خدا مبنی بر اتمام نور و اظهار دین حق، از طریق اسباب طبیعی که در این جا همان مؤمنان و عباد صالح خدا هستند، انجام می‌شود؛ زیرا خداوند ایبا دارد از این که کارهایش را بدون واسطه اسباب محقق سازد: ﴿أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا﴾.

بنابراین، خداوند به واسطه مؤمنان و بندگان مستضعف صالحش، اراده خود را مبنی بر به اتمام رساندن نور خود؛ یعنی اسلام و غلبه دادن دین حق بر همه ادیان و مذاهب، محقق می‌سازد و بر خلاف اراده کفار که می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند، دین اسلام را به پیروزی نهایی نائل می‌گرداند و بر خلاف اراده مشرکان که می‌خواهند دین حق مغلوب باشد، دین اسلام را بر همه ادیان و مذاهب، مسلط و غالب می‌سازد.

به طور کلی، با استفاده از آیات ۱۰۵ سوره انبیا، و ۵۵ سوره نور و ۵ سوره قصص، مشخصه‌های زیر را برای حکومت جهانی موعود قرآن می‌توان استنباط کرد:

۱- این وعده یا اراده الهی در سرتاسر زمین تحقق می‌یابد؛ یعنی حکومت موعود و استخلاف مورد نظر، جهانی است و منحصر به یک منطقه محدود از زمین نیست، به دلیل اطلاق کلمه «الأرض» که تمام زمین را شامل می‌شود.

۲- متولیان این حکومت فراگیر، بندگان صالح خدا؛ یعنی مستضعفان مؤمن، می‌باشند که مطابق سنت الهی به مقام امامت و پیشوایی زمین نایل می‌شوند.

۳- این موضوع به صورت استخلافی و جانشینی است.

۴- دین مورد رضایت خدا، یعنی اسلام ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾، در سراسر زمین توسعه می‌یابد و به عنوان دین فراگیر جهانی جلوه می‌کند.

۵- در این دین جهان شمول و فراگیر، هیچ گونه شرک و کفری وجود نخواهد داشت.

۶- در این حکومت متعالی، امنیت کامل وجود دارد و خوف و ترس مؤمنان به آسایش و امنیت تبدیل می‌گردد.

۷ تعابیر «کَتَبْنَا» در آیه ۱۰۵ سوره انبیاء و «وَعَدَ» در آیه ۵۵ سوره نور و «نُرِيدُ» در آیه ۵ سوره قصص، همگی دلالت بر یک معنای واحد دارند و آن این که خواست و اراده خداوند در رابطه با این وعده، حتمی است و سرانجام مؤمنان صالح، حاکمان زمین خواهند شد.

آیه پنجاه و پنجم سوره نور:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین خود قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند،

جانشین خود قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سود آنان مستقر سازد و ترسشان را به ایمنی مبدل گرداند تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و کسانی که پس از آن به کفر گرایند، آنان فاسقان اند.

طبق این آیه، وعده دهنده خداست و خداوند هرگز خُلف وعده نمی‌کند: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾. هم چنین وعده خداوند به مؤمنانی است که عمل صالح انجام می‌دهند؛ یعنی این وعده برای همه نیست، بلکه برای مسلمانانی است که در دایره ایمان داخل شده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند. بنابراین، کلمهٔ مِنْ در «مِنْكُمْ» تبعیضیه است؛ یعنی برخی از مؤمنان حاکم می‌شوند، و در معنای خلافت مذکور در «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...» یک مفهوم حکومتی نهفته است، ضمن این که ضمیر هُمْ به «الَّذِينَ آمَنُوا» بر می‌گردد؛ یعنی مؤمنان صالح، شایستگی جانشینی و خلافت در زمین را دارند.

گفته شده که «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» جواب قسم مقدر است؛ یعنی اَقِمْ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ، و این خود نوعی تأکید بر مسألة

جانشینی مؤمنان صالح در زمین است.

از عبارت «فی الارض...» در این آیه، سوآلی به ذهن می آید که آیا این خلافت و جانشینی حصر مکانی دارد و محدود به منطقه خاصی است یا آن که سیطره این خلافت و جانشینی سر تا سر زمین است؟ هم چنین، آیا این خلافت، محدود به زمان خاصی است یا آن که تا قیامت تداوم دارد؟ و نیز تشبیه خلافت مؤمنان صالح به خلافت پیشینیان که محدود و محصور به مکان و زمان خاصی بوده است، چه معنایی دارد؟

آن چه از تاریخ پیشینیان به دست می آید، این است که هیچ یک از انبیا و رسولان صالح الهی، حکومت و خلافتشان گسترش چندانی نداشته است. بنابراین، تشبیهی که در این آیه به کار رفته، صرفاً از نظر اصل موضوع خلافت و جانشینی است؛ هر چند که هیچ بعید نیست که منظور از «الأرض» تمام زمین باشد و خداوند وعده فرموده باشد: همان طور که بندگان صالح او در گذشته، در

یک مقطع زمانی و مکانی خاص^(۱) و ارث زمین شدند، در آینده نیز این اتفاق در کل زمین خواهد افتاد و زمین از آن مؤمنان صالح خواهد شد.

جمله «وَلْيُمْكِنَنَّ لَهُمْ...» عطف بر جمله «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» است و با سه علامت تأکید همراه است: اوّل؛ لام، دوم؛ نون تأکید ثقیله، سوم؛ فعل اُقْسِمُ مقدر.

مراد از تمکین در این آیه شریفه، قدرت و توانایی در دین است؛ یعنی دینتان را برای شما به اقتدار و سربلندی می‌رسانم و مراد از دین همان اسلام است؛ چنان که در آیه سوم سوره مائده به آن اشاره شده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

پس خداوند به مؤمنانی که عمل صالح انجام می‌دهند، علاوه بر جانشینی و حاکمیت بر زمین، اعطای قدرت و توانایی لازم برای حفاظت از دینشان را وعده داده است.

۱ - چون پیامبر اسلام و اصحاب او در مدینه و کوفه و امثال آن.

این فراز آیه: «وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»، نشان می‌دهد که به واسطه حکومت غیر صالحان و غیر مؤمنان در زمین، اهل ایمان در مورد اظهار دین و عقیده‌شان آزادی چندانی ندارند و دائماً در خوف و ترس به سر می‌برند، ولی با تحقق وعده الهی، این خوف و ترس مرتفع خواهد شد و دین حق اسلام، استقرار خواهد یافت و مؤمنان صالح در محیطی مناسب از نظر امنیت اجتماعی، مذهبی و غیره قرار خواهند گرفت.

ایجاد امنیت اجتماعی یکی از مصادیق بارز قسط و عدلی است که امام زمان علیه السلام را مجری حقیقی آن می‌دانیم؛ زیرا اگر عدالت اجتماعی در جامعه حاکم گردد و هر کس طبق قانون اسلام عمل کند و جواب گوی عمل کرد خود باشد، جامعه به امنیت کامل خواهد رسید و دیگر هیچ ترس و اندوهی بر پیکر جامعه سایه نخواهد افکند.

در فراز بعدی آیه: «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»، خطاب عوض شده و متوجه مؤمنان صالح شده است که به این نکته اشاره دارد که در زمان تحقق وعده الهی، دیگر شرک به خدا وجود

نخواهد داشت و خداوند آن گونه که شایسته است، پرستش خواهد شد و کسی که بعد از ظهور وعده حق و خلافت مؤمنان صالح در زمین و تمکین و استقرار اسلام و مرتفع شدن خوف و ترس به خداوند کفر ورزد، در شمار فاسقان خواهد بود: ﴿وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

چند نکته مهم در آیه ۵۵ سوره نور قابل دقت است:

الف - وعده خداوند قطعی و حتمی الوقوع است؛ چون وعده دهنده خداوند متعال است که هیچ گاه خُلف وعده نمی کند. انسان ممکن است بر اساس فراموشی، ناتوانی یا علل دیگر نتواند یا نخواهد به وعده اش عمل کند، ولی خداوند که محدود به حدی نیست و عجز و ناتوانی، فراموشی و نسیان و خُلف وعده در او راه ندارد، وعده اش قطعی و حتمی الوقوع خواهد بود.

ب - تحقق وعده الهی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به بخشی از زمین محدود بوده و اندک اندک گسترش یافته و تا روزی که کل زمین را در بر گیرد و اطلاق «الارض» محقق گردد، ادامه خواهد یافت. به عبارت دیگر، دایره استخلاف و حکومت نبوی ابتدا تنها در

حوزه شهر مدینه بوده و کم کم به شهرها و بلاد دیگر نیز گسترش یافته است.

چنان که تاریخ دوران حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان می دهد، محور استخلاف اسلام در امور سیاسی، اجتماعی و دینی و... بوده و اختصاص به مورد خاصی نداشته است. در مدینه که نخستین مرکز شکل گیری حکومت اسلامی بوده، گروه های مختلفی زندگی می کردند که عده ای از یاران و اصحاب آن حضرت بودند و برخی در صف کفار و منافقان قرار داشتند. در این وضعیت، خداوند به مؤمنان وعده می دهد که خلافت زمین (مدینه و...) به آنها خواهد رسید.

نمونه تاریخی دیگر استخلاف نیکان و صالحان بر زمین، حضرت یوسف علیه السلام است که در شهر مصر به حکومت رسید و در امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تمکن یافت. در آیه دوازدهم سوره یوسف آمده است:

﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ﴾؛ و این چنین یوسف را بر روی زمین تمکن و قدرت دادیم.

بدیهی است که مراد از «الأرض» در آیه فوق با توجه به آیات

قبل از آن، سرزمین مصر است؛ یعنی دایره استخلاف و حکومت حضرت یوسف به همین بخش از زمین محدود بوده است؛ در حالی که این خلافت در سلطنت حضرت سلیمان علیه السلام سیطره وسیع‌تری داشته و حوزه حکومتی آن حضرت گسترده‌تر بوده است.

تمام حکومت‌ها و استخلاف‌هایی که در زمان قبل از اسلام بوده، نسبت به حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از گستره و دوام کم‌تری برخوردار بوده است.

تحقق وعده الهی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، مقتضی این معناست که اولاً: با توجه به اطلاق کلمه «الأرض»، حکومت مؤمنان بر تمام زمین خواهد بود. ثانیاً: این حکومت نسبت به حکومت‌های پیشین از دوام بیش‌تری برخوردار خواهد بود.

ج - نکته دیگری که از این آیه استفاده می‌شود، این است که در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ترس و وحشت زیادی بر جامعه حاکم بوده؛ یعنی مسلمانان از نظر ابراز عقیده و دین، در ترس و وحشت

بودند، اما وقتی این استخلاف محقق شد و حکومت اسلام بر آن سرزمین سایه افکند، امنیت نسبی بر آن جامعه حاکم گردید. با تحقق کامل وعده الهی و ظهور منجی عالم بشریت، به طور کلی ترس و وحشت از میان مؤمنان رخت بر خواهد بست و جامعه اسلامی در امنیت کامل به سر خواهد برد.

یکی دیگر از خصیصه‌های تحقق وعده الهی در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ توحید و یگانه پرستی بود؛ یعنی وقتی مکه فتح شد و حکومت اسلامی بر این بخش از زمین تسلط یافت، مردم آن سرزمین همگی خدا پرست شدند و کفر و بت پرستی از بین رفت و مردم گروه گروه به اسلام گرویدند. قرآن در این رابطه می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا...﴾.

این خصیصه، در حکومت امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام که همان حکومت مؤمنان و صالحان بر زمین است، نیز وجود دارد و مردم سراسر جهان به دین او که همان دین اسلام است، خواهند پیوست؛ یعنی «یدخلون فی دین الله افواجا».

خلاصه مطالبی که از آیات مذکور استفاده می‌شود:

- ۱- وعده دهنده خداست.
- ۲- وعده الهی حتمی الوقوع است.
- ۳- موضوع وعده، خلافت اجتماعی، سیاسی و دینی است.
- ۴- مکان وعده، در ابتدا مدینه بوده، ولی اندک اندک به سایر بلاد گسترش یافته است.
- ۵- دین و روش مؤمنان صالح، استقرار و تمکن می‌یابد.
- ۶- ترس، ناشی از عدم تأمین جانی و مالی است و الا اگر کسی جان و مال و دینش مصون از خطر باشد، در آسایش و امنیت قرار دارد و از چیزی نمی‌ترسد.
- ۷- پیش از تحقق وعده الهی در مکه و دیگر شهرها، مردم در شرک و کفر به سر می‌بردند، ولی با تحقق این وعده شرک و بت پرستی به عبادت و یگانه پرستی تبدیل شد و مکه محلّ و جایگاه توحید گردید و دین الهی که همان دین خالص مؤمنان است، تمکن و اقتدار یافت.

۸- در دورانی که وعده خداوند تحقق یابد، یعنی صالحان وارث زمین شوند، مردم از نظر دینی توجیه کامل می‌شوند، به نحوی که هیچ نقطه ابهامی برای آنها وجود ندارد. دلیل بر این ادعا، جمله آخر آیه است که می‌فرماید: ﴿مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾. منظور این است که پس از تحقق این وعده الهی، دیگر کفر و رزی جایگاهی ندارد و تنها فاسقان، از دین الهی روی گردان خواهند بود.

سنت خدایی ثابت است

آیه دیگری که به نحوی بر لزوم حکومتی جهان گستر و ایجاد قسط و عدل در جهان، دلالت می‌کند، آیه ۴۳ سوره فاطر است:

﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَا تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾.

تبدیل، یعنی تعویض چیزی با ضد خودش و به عبارت دیگر، یعنی تعویض موضوع، و تعویض، یعنی جا به جایی و تغییر محیط و شرایط. در آیه فوق، خداوند متعال تأکید فرموده بر این که سنت‌های الهی به هیچ وجه تغییرپذیر نیستند. پس وعده به

حکومت رسیدن مستضعفان صالح که یکی از سنت‌های الهی است، حتمی و غیر قابل تغییر خواهد بود.

در آیاتی که تا کنون مورد بحث و بررسی قرار گرفتند، یکی از سنت‌های الهی مورد توجه واقع شده است:

- ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (۱).

- ﴿وَعَدَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا...﴾ (۲).

- ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (۳).

خداوند، در آیات فوق و دیگر آیاتی که قبلاً مورد بحث و بررسی قرار گرفت، با عبارات مختلف و تعابیر گوناگون، یکی از سنت‌های خود را که به حکومت رسیدن صالحان و مستضعفان و مؤمنان بر روی زمین است، عنوان می‌کند.

۲ - سوره نور / آیه ۵۵.

۱ - سوره انبیا / آیه ۱۰۴.

۳ - سوره قصص / آیه ۵.

ما با استفاده از آیه ۴۳ سوره فاطر که خداوند متعال می‌فرماید: سنت‌های الهی قابل تعویض و تبدیل نیستند و وقوع آنها حتمی خواهد بود و ضمیمه آن به این مطلب که تا کنون هیچ حکومت فراگیر و جهان‌گستری که بتواند مجری عدل و قسط در جهان باشد، برپا نگردیده است، نتیجه می‌گیریم که پس وعده الهی در این خصوص، یعنی به حکومت رسیدن صالحان بر عالم، محقق خواهد شد و وجود فردی توانا و مقتدر که بتواند این حکومت پهناور را طبق فرامین الهی اداره کند، لازم و ضروری خواهد بود. لذا طبق این آیه، به وعده‌هایی که در خصوص حکومت جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام داده شده است، اطمینان داریم و منتظر قیام آن حضرت و تشکیل حکومتی عدالت‌پرور در جهان هستیم.

قیام به قسط

یکی دیگر از آیاتی که دلالت بر حکومت جهانی امام عصر علیه السلام می‌کند، آیه ۲۵ سوره حدید است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾.

در این آیه، خداوند متعال بعد از آن که به ما گوشزد می‌کند که ما رسولانی را با نشانه‌های واضح و آشکار فرستادیم و به آنان کتاب، یعنی فرامین الهی، و میزان، یعنی ترازوی عدل عطا کردیم، با لام علت بیان می‌فرماید: «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ یعنی هدف از فرستادن رسولان با این خصوصیات، این بوده که مردم جهان به قسط و عدل قیام کنند و آن را به اجرا درآورند، و بعد می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ...» که به استقرار حکومت الهی در زمین، همراه با تمکن و اقتدار اشاره دارد.

ما مسلمانان شیعه معتقدیم که حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آخرین پیامبر است و بعد از آن حضرت دیگر پیامبری نخواهد آمد و امامان بعد از ایشان هم دوازده نفرند که به جز یکی از آنان که در غیبت به سر می‌برد، همگی وفات یافته‌اند و تا کنون نه در زمان پیامبران پیشین و نه در زمان پیامبر اسلام و امامان بعد که ادامه

دهندگان راه پیامبر می‌باشند، هیچ حکومت جهانی که مصداق کلام الهی در این آیه و آیات دیگر باشد، محقق نشده است. لذا در آینده دور یا نزدیک، وعده الهی محقق خواهد شد و حکومت عدل الهی بر سر تا سر جهان سایه خواهد افکند. به قول میرزا حبیب خراسانی:

امروز امیر در میخانه تویی تو فریادرس ناله مستانه تویی تو
و به قول حافظ:

ای دل صبور باش و مخور غم که عاقبت

این شام، صبح گردد و این شب سحر شود

بخش دوم

بررسی احادیث و روایات پیرامون صاحب الأمر علیه السلام

گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود؟

پیش پایی به چراغ تو بینم چه شود؟

یا رب اندر کُنفِ سایه آن سرو بلند

گر من سوخته یک دم بنشینم چه شود؟

آخر ای خاتم جمشید همایون آثار

گر فُتد عکس تو بر لعل نگینم چه شود؟

حافظ

پژوهش در حوزه حدیث به همراه تحقیق در آیات قرآن

کریم، عرصه بحث و میدان شناخت را وسعت می‌بخشد و به تکمیل موضوع کمک شایانی می‌کند؛ چون جمع و هماهنگی میان قرآن و بیان عترت همواره محققان را به سر منزل مقصود هدایت کرده و زمینه فهم حقایق دین را هموار ساخته است.

خلاصه هیچ کلامی بدون گفته عالمان و معصومان دین روشن نمی‌شود. به قول حافظ:

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح

ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت

معتبرترین کتب روایی در این زمینه

نخستین کتابی که از نظر قدمت به عصر غیبت صغری مرتبط است و نویسنده آن علاوه بر درک عصر غیبت صغری، دوران کودکی امام زمان علیه السلام را نیز درک کرده، کتاب «اصول کافی» اثر مرحوم ثقة الاسلام کلینی رحمته الله است.

دومین کتاب، کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمة» نوشته شیخ صدوق است که در باب غیبت امام زمان (عج) نگاشته شده و پس

از کتاب اصول کافی تألیف گردیده است.

سومین کتاب، «کتاب الغیبة» اثر شیخ طوسی رحمته الله است که در این زمینه تدوین گردیده است.

گفتنی است که این سه کتاب نفیس، یک سری احادیث مشترک و یک سری احادیث غیر مشترک دارند که جمع میان آنها به تکمیل و تتمیم بحث حاضر کمک می‌کند. از آن جا که علامه مجلسی احادیث اصول و فروع کافی را در کتابی به نام «مِرآةُ الْعُقُول» جمع آوری کرده است، ما در ابتدا به بحث و بررسی احادیث این کتاب می‌پردازیم؛ زیرا مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در این کتاب ضمن بررسی واژه‌های مشکل احادیث و ذکر معنای آنها، سند روایات را نیز بررسی کرده و از نظر صحیح بودن و غیر صحیح بودن، مورد بحث قرار داده است.

شایان ذکر است که ما تنها احادیثی را متذکر شده‌ایم که از نظر سند صحیح اند و از مطرح کردن احادیث ضعیف یا احادیثی که به نحوی مشکل سندی دارند، پرهیز کرده‌ایم.

امام حسن عسکری علیه السلام وجود فرزند خود را تأیید می‌کند

حدیث اول: راوی نقل می‌کند که من خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و از ایشان اجازه پرسیدن سوآلی خواستم. پس از رخصت دادن امام، من از وجود فرزندشان پرسیدم و ایشان وجود فرزند خود را تأیید فرمودند. سپس عرض کردم: اگر برای شما اتفاقی افتاد، کجا می‌توانم او را بیابم؟ ایشان فرمودند: در مدینه. (۱)

این روایت، شامل نکات ارزشمندی است که در ذیل به بررسی یکایک آن‌ها می‌پردازیم:

۱ - واژه «ابی محمد» می‌رساند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزند پسری به نام «محمد» داشته است؛ ضمن این که خود حضرت در پاسخ به سوآل راوی، داشتن این فرزند را تأیید می‌کند.

۱ - اصول کافی، جلد ۲، کتاب الحجّة، حدیث ۲.

منظور از محمد همان امام عصر است.

۲ - علامه مجلسی رحمته الله در مرآة العقول، «المدينة» را دو گونه

معنا کرده است:

الف - مراد از مدینه، شهر خود آن حضرت، یعنی سامرای آن

روز، است که حضرت امام حسن عسکری در آنجا زندگی

می کرده.

ب - منظور از مدینه، مدینه الرسول می باشد.

به نظر می رسد که مبهم گذاشتن این موضوع، به خاطر پوشیده

نگه داشتن محل اقامت آن حضرت از چشم خلفای وقت بوده تا

معاندان قصد جان آن ولیده صالح خدا را نکنند و ندانند که او در

کدام شهر و منطقه است.

۳ - این حدیث ثابت می کند که فرزند مذکور، جانشین امام

حسن عسکری علیه السلام است؛ چون وقتی امام علیه السلام وجود فرزند خود

را تأیید می کند، سائل می پرسد: اگر برای شما اتفاقی افتاد، کجا

می توانم او را بیابم و از وی سؤال کنم؟ امام علیه السلام در جواب

می فرماید: او در «مدینه» است.

این مطلب گویای این حقیقت است که فرزند مذکور، یعنی امام مهدی علیه السلام پس از ایشان (امام حسن عسکری علیه السلام)، عهده دار منصب ارشاد و هدایت عامه، یعنی امامت، هستند، زیرا چنان که از سؤال راوی بر می آید، فقط او می تواند جواب پرسش راوی را بدهد.

نتیجه حاصله از حدیث مذکور

۱- امام حسن عسکری علیه السلام فرزند پسر به نام «محمد» داشته است.

۲- آن فرزند، در «مدینه» حضور داشته است.

۳- ایشان پس از امام حسن عسکری علیه السلام منصب امامت و هدایت عامه را بر عهده داشته و دارد.

البته، آن حضرت فرزندان پسر و دختر دیگری نیز داشته است که مورد بحث و اشاره ما نیستند، اما کسی که بتواند عهده دار منصب خلافت و امامت و حامل پیام ولایت و رسالت بوده و نظر راوی به او معطوف باشد، شخص معین و مشخصی است، نه یک شخص مجهول الحال.

کسانی که آن حضرت را دیده‌اند:

در روایتی با سند صحیح آمده است که عبدالله بن جعفر حمیری می‌گوید: من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید عمّری، نائب اول امام زمان علیه السلام)، نزد احمد بن اسحاق گرد آمدیم. احمد بن اسحاق از من خواست تا از ابو عمرو، راجع به جانشین امام حسن عسکری علیه السلام بپرسم. من خطاب به ابو عمرو گفتم: ای ابا عمرو من می‌خواهم از تو چیزی بپرسم. البته در آن چه می‌پرسم، هیچ‌گونه تردیدی ندارم؛ زیرا اعتقاد من این است که زمین هیچ‌گاه از حجّت خالی نمی‌ماند، مگر در چهل روز پیش از برپایی قیامت؛ در آن وقت است که حجّت برداشته می‌شود و در توبه مسدود می‌گردد، ولی می‌خواهم بر یقین خود بیفزایم و همانند سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند درباره زنده کردن مردگان، مطمئن شوم.

احمد بن اسحاق به من خبر داده که امام هادی علیه السلام در جواب سؤال من که از ایشان پرسیدم: با چه کسی طرف معامله باشم؟ و

یا از چه کسی احکام دینم را أخذ کنم؟ و سخن چه کسی را بپذیرم؟ فرمودند: «الْعَمْرِي تَقْتِي فَمَا أَدِي إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُول، فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعهُ فَإِنَّهُ الثَّقَةُ الْمَأْمُونُ؛ عَمْرِي، مورد اعتماد من است و آن چه از جانب من به تو برساند، از من رسانیده و هر چه از قول من به تو بگوید، قول من است. از او بشنو و او را اطاعت کن که او ثقه و امین است».

هم چنین احمد بن اسحاق به من خبر داد که من همین سؤال را از امام حسن عسکری علیه السلام نیز کردم و امام در جواب من فرمودند: «الْعَمْرِي وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ، فَمَا أَدِيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِيَانِ وَ مَا قَالَ لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ؛ عَمْرِي وَ پسرش (محمد بن عثمان، نائب دوم امام زمان علیه السلام)، مورد اعتمادند، هر چه از جانب من به تو برسانند، از من رسانیده‌اند و هر چه به تو بگویند، از من گفته‌اند. از آنها بشنو و اطاعت کن که هر دو مورد اعتماد و امین اند». در این حال، ابو عمرو به سجده افتاد و گریه کرد. آن گاه گفت: حاجتت را بپرس، گفتم: شما جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را دیده‌ای؟ گفت: آری

به خدا قسم، نامش را از او سؤال کردم، گفتم: بر شما حرام است که نام او را بپرسید.

سپس نائب امام گفت: من این مطلب را از پیش خود نمی‌گویم؛ چون من حق حلال یا حرام کردن چیزی را ندارم، بلکه از قول آن حضرت این سخن را نقل می‌کنم؛ زیرا برای سلطان و حکومت، چنین مسلم شده که امام حسن عسکری علیه السلام وفات نموده و فرزندی از خود بر جای نگذاشته است، میراثش تقسیم شده و کسی که حق نداشته (جعفر کذاب)، برادر امام حسن عسکری و عموی امام عصر علیه السلام آن‌ها را گرفته است. هم‌اکنون اهل و عیال آن حضرت آواره شده‌اند و کسی حق آشنایی و ارتباط با آنان را ندارد. به همین خاطر اسم او مخفی نگه داشته شده تا او در امان بماند و کسی او را تعقیب نکند.

نتیجه:

۱- این روایت می‌رساند که عَمَرِی که یکی از نائبان خاص امام زمان علیه السلام بوده، آن حضرت را دیده است، ولی به سفارش امام

حسن عسکری علیه السلام، اسم او را مخفی کرده است.

۲ - مخفی نگه داشته شدن نام آن حضرت، به خاطر اوضاع و

جوّ سیاسی آن روز بوده تا وجود مبارک ایشان در امان بماند.

۳ - تأیید عمری و پسرش محمد بن عثمان توسط دو تن از

امامان معصوم علیهم السلام، یعنی امام هادی و امام عسکری علیهما السلام،

می‌رساند که این دو نفر و بعضی دیگر، در زمان غیبت صغری با

امام زمان علیه السلام در ارتباط بوده و پل ارتباطی بین حضرت و مردم

بوده‌اند و از طرف ایشان وکالت داشته‌اند.

حضور آن حضرت در مراسم حج و نظارت بر اعمال

مسلمانان:

حدیث دوم: در حدیث صحیحۀ هفتم باب مذکور آمده است:

«عن ابی عبدالله بن صالح أنه رآه عند الحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَ النَّاسُ

يَتَجَادِبُونَ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ: مَا بِهَذَا أَمْرُوا؛^(۱) ابی عبدالله بن صالح

۱ - همان، «باب فی تسمیة من رآه علیه السلام».

می‌گوید که خودش آن حضرت را کنار حجر الاسود دید، در حالی که مردم برای بوسیدن حجر هجوم می‌آوردند و با هم کشمکش می‌کردند و آن حضرت می‌فرمود: آنها به این کار امر نشده‌اند».

این حدیث گویای این مطلب است که افرادی از جمله عبدالله بن صالح، آن حضرت را دیده‌اند و نیز آن حضرت در موسم حج شرکت می‌کند و به روش‌های غلط حجاج اعتراض می‌کند و بر اعمال مسلمانان نظارت دارد.

در حدیث دیگری آمده است که راوی نقل می‌کند: «رَأَيْتُهُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ حِينَ أَثْفَعُ وَ قَبَّلْتُ يَدَيْهِ وَ رَأُسَهُ»^(۱) ابوعلی از پدرش نقل می‌کند که گفت: بعد از مدتی که از وفات ابی محمد، امام حسن عسکری علیه السلام گذشته بود، آن حضرت را هنگامی که بالغ شده بود، (۱۳ تا ۲۰ سال داشت)، دیدم و دست‌ها و سر آن حضرت را بوسیدم».

کلمه «أَيْفَع»؛ یعنی نوجوانی که بین ۱۳ تا ۲۰ سال سن داشته باشد. پس طبق این روایت، زمانی که پدر ابوعلی، امام زمان را دیده، یعنی در زمان غیبت صغری، سن آن حضرت بین ۱۳ تا ۲۰ سال بوده است. هم چنین واژه «ابی محمد» دلالت دارد بر این که امام یازدهم، فرزند پسری داشته که هم نام پیامبر بوده است و ابوعلی آن حضرت را از نزدیک دیده و او را بوسیده است. لذا آن روایتی که از پیامبر نقل شده که «إِسْمُهُ إِسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي»؛ اسم او اسم من (محمد) است و کنیه اش کنیه من (ابوالقاسم) است، مورد تأیید قرار می‌گیرد.

ذکر نام واقعی آن حضرت جایز نیست:

مرحوم کلینی رحمته الله در جلد دوم اصول کافی، بابی تحت عنوان «بَابُ فِي النَّهْيِ عَنِ الْأَسْمِ»، شامل چهار روایت آورده است. قبل از پرداختن به احادیث این باب، به عنوان مقدمه باید گفت که در این رابطه سؤالاتی چند قابل طرح و بررسی است:

۱- آیا می‌توانیم نام آن حضرت را ذکر کنیم؟

۲- این نهی بر چه چیزی دلالت می‌کند؛ حرمت، کراهت یا عدم جواز؟

۳- فلسفه این نهی چه بوده است؟

۴- این نهی تا چه زمانی است؟ آیا تنها شامل عصر غیبت صغری بوده یا غیبت کبری را نیز در بر می‌گیرد؟

اینک به بیان احادیث این باب می‌پردازیم تا پاسخ سؤالات مذکور روشن گردد.

روایت اول: امام هادی علیه السلام (امام دهم) می‌فرماید: «الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ؛^(۱) جانشین بعد از من حسن (عسکری) (امام یازدهم) است. پس حال شما نسبت به جانشین او چگونه خواهد بود».

در ادامه می‌فرماید: «إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ... قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ شما شخص او را نمی‌بینید و جایز نیست که اسم او را ببرید...»

۱- اصول کافی، جلد ۲، باب «فی النهی عن الاسم»، حدیث ۱.

بلکه بگویند: حجت از آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ .

اگر چه بنا به نقل مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی، سند این روایت مجهول و ضعیف به نظر می‌رسد، ولی بر اساس سندی که شیخ صدوق برای این روایت ذکر کرده، آن را از مجهول بودن در آورده و قابل اعتماد کرده است.

روایت دوم: حدیث دوم این باب، فلسفه نهی از ذکر اسم واقعی امام را بیان می‌کند:

«إِنْ دَلَّلْتَهُمْ عَلَى الْإِسْمِ أَذَاعُوهُ وَإِنْ عَرَفُوا الْمَكَانَ دَلُّوا عَلَيْهِ؛
اگر مردم را به اسم حضرت آشنا کنی، آن را فاش می‌کنند و اگر
جای گاه او را به آنها نشان دهی، دیگران را به آن جا
راه‌نمایی می‌کنند»^(۱).

این حدیث، از طرف خود امام رسیده و در جواب سؤال کسانی که دائماً راجع به اسم و مکان آن حضرت می‌پرسیدند، فرموده: نباید اسم و مکان زندگی حضرت گفته شود. لذا این که

برخی نوشته‌اند که آن حضرت در فلان جزیره یا فلان شهر زندگی می‌کند و خصوصیات زندگی او را می‌شمارند، خلاف روایات مذکور است.

روایت سوم: ریان بن صلت می‌گوید: از امام رضا علیه السلام درباره «قائم» سؤال شد و ایشان در جواب فرمودند: «لَا يُرَى جِسْمُهُ وَلَا يُسَمَّى اسْمُهُ»^(۱) جسم او دیده نمی‌شود و اسمش برده نمی‌شود. یعنی فعلاً جایز نیست که او دیده شود و حتی اسمش برده شود.

روایت چهارم: امام صادق علیه السلام فرمودند: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يُسَمَّى بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ؛ نام امام زمان علیه السلام را کسی نمی‌برد مگر کافر».

منظور از کافر در این جا کفر فقهی نیست، بلکه منظور کفر اعتقادی است؛ یعنی چون ذکر نام آن حضرت، مورد نهی قرار گرفته، اگر کسی با آن مخالفت کند، خلاف نهی امام معصوم علیه السلام عمل کرده و از نظر اعتقادی دچار خطا شده است.

نتیجه احادیث این باب:

- ۱- امام زمان علیه السلام جانشین امام حسن عسکری علیه السلام است و بعد از ایشان منصب امامت را بر عهده دارد.
- ۲- آن حضرت در شرایط کنونی دیده نمی شود و ذکر نام او جایز نیست.
- ۳- آن حضرت را فقط می توان با القابی چون «حجّت»، «قائم»، «صاحب هذا الدار» و از این قبیل نام برد.
- ۴- فلسفه نهی از ذکر نام امام زمان علیه السلام این است که اگر نام او برده شود، مردم، به ویژه دشمنان آن را فاش می کنند و جان آن حضرت به خطر می افتد.
- ۵- با توجه به حدیث دوم این باب، نهی از ذکر نام و مکان آن حضرت، تنها به زمان غیبت اختصاص دارد.
- ۶- کسی که نام آن حضرت را ذکر کند، کافر است و مخالف فرمان امام معصوم علیه السلام که فرمود: «لَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ؛ ذکر

نام او برای شما جایز نیست»، عمل کرده است.

نهی از ذکر نام امام زمان علیه السلام تا چه زمانی است؟

طبق احادیث این باب، نهی از ذکر نام امام زمان علیه السلام منحصر به زمان غیبت صغری است، ولی علامه مجلسی رحمته الله در همان مدرک مذکور، در این رابطه دو حدیث ذکر کرده است که براساس آن، تا زمان ظهور آن حضرت، این نهی به قوت خویش باقی است و در زمان غیبت کبری هم نمی‌توان نام آن امام همام علیه السلام را برد:

۱- امام جواد علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَجِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيْمَلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا؛ ذکر کردن نام او جایز نیست تا این که او ظهور کند و زمین را پر از قسط و عدل نماید».

۲- امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَجِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَّتُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَيْمَلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا؛ جایز نیست نام او را ببرید تا این که خداوند او را ظاهر گرداند و به واسطه آن حضرت، زمین را پر از قسط و عدل سازد».

بنابراین، نهی از بردن اسم امام زمان علیه السلام اختصاص به زمان غیبت صغری یا قبل از آن ندارد و تا هنگام ظهور آن حضرت به قوت خود باقی است؛ یعنی در عصر غیبت کبری نیز نمی‌توان نام آن حضرت را به زبان آورد.

فلسفه نهی از ذکر نام امام در غیبت کبری چیست؟

به نظر نگارنده، نهی از ذکر نام آن حضرت به خاطر تعظیم و بزرگداشت نام ایشان است تا در سایه این احترام و تعظیم، مردم پیوسته به یاد آن حضرت باشند و به ظهور او بیندیشند و خود را در حالت انتظار قرار دهند و آرزو کنند که آن حضرت را زیارت نمایند و اسم شناسنامه‌ای او «محمد» را به راحتی ببرند و برای تحقق این آرزو تلاش کنند.

تشابه وجود امام زمان (عج) با حضرت یوسف علیه السلام

در روایت چهارم این باب که به اصطلاح حَسَن یا حَسَنَة است، امام زمان (عج) به حضرت یوسف علیه السلام تشبیه شده است.

وجه شبه این تشبیه از این قرار است که در داستان حضرت یوسف علیه السلام با آن که برادران یوسف پیش او می رفتند و با او گفت و گو می کردند و حتی با وی تجارت و معامله می کردند، ولی در عین حال او را نمی شناختند تا این که آن حضرت، خودش را به آنها معرفی کرد، و امام زمان علیه السلام نیز همین گونه است؛ زیرا او در میان این امت زندگی می کند و با آنها داد و ستد می نماید، ولی مردم او را نمی شناسند؛ حتی آن حضرت در بازارهای مسلمانان راه می رود و با آنها در ارتباط است، ولی با وجود این، مردم او را نمی شناسند تا آن گاه که خداوند تعالی این اجازه را به او بدهد که بتواند همان طور که حضرت یوسف علیه السلام خودش را به برادرانش معرفی کرد و گفت: من یوسفم، خود را به مردم بشناساند و بگوید من حجة بن الحسن هستم.

وجه دیگر شباهت امام زمان علیه السلام با حضرت یوسف علیه السلام این است که خداوند متعال قدرت دارد کسی را سالیان دراز در حال غیبت پنهان نگه دارد و با وجود این که در میان مردم زندگی می کند، مردم او را نشناسند، و این امر در مورد این هر دو برگزیده

الهی مصداق دارد. حضرت یوسف علیه السلام در سال‌های متمادی با آن که می‌توانست پدرش را از وجود و حضور خود در سرزمین مصر آگاه سازد، این کار را نکرد و چون اذن الهی نبود، خود را غایب و پنهان نگه داشت تا زمان مقتضی فرا رسد. بنابراین، می‌توان گفت که ممکن است مردم امام زمان علیه السلام را مشاهده کنند و با او سخن بگویند، ولی او را نشناسند و آن حضرت تا زمانی که خداوند به او اجازه ندهد، خود را معرفی نکند.

در حقیقت، پنهان شدن او از مردم، عدم شناخت آنان نسبت به اوست؛ یعنی در واقع همین که مسلمانان او را نمی‌شناسند، خود نوعی غیبت به شمار می‌رود. به عبارت دیگر، این مردم هستند که به امام دسترسی ندارند و او را با اسم و مشخصاتش نمی‌شناسند، در حالی که او همه مردم را با اسم و مشخصاتشان می‌شناسد و اعمال و رفتار هر شخص در مرآ و منظر اوست. بنابراین، غیبت یک طرفه است، نه دو طرفه.

لازم به ذکر است که در این عالم، موجودات زیادی هستند که می‌توانند عمر طولانی داشته باشند. در طول تاریخ، انسان‌های

زیادی بوده‌اند که عمر طولانی داشته و به عنوان «مُعَمَّرین» معروف بوده‌اند.

علاوه بر این، اراده خداوند بر هر کاری ممکن است تعلق بگیرد و اگر او بخواهد، می‌تواند هر موجودی را به هر مقدار و به هر شکل، زنده نگه دارد؛ مثلاً در مورد حضرت یونس علیه السلام و نهنگی که آن حضرت در شکم قرار گرفت، قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^(۱)؛ اگر این طور نبود که یونس در شکم نهنگ جزو تسبیح کنندگان بود، در همان جا تا روز قیامت می‌ماند.

بنابراین، چون اراده خداوند بر طولانی شدن عمر امام عصر علیه السلام قرار گرفته، این موضوع برای ما قابل درک و فهم است و هیچ اشکال و ایرادی بر آن وارد نیست. آنانی که این ایراد و اشکال در ذهنشان می‌آید، می‌خواهند اصل قضیه را عادی فرض کنند، اما در اصل نظام خلقت، خلقت آدم و خلقت عیسی مسیح به صورت

معجزه انجام گرفته است و باید در نظر داشته باشیم که سرگذشت حضرت حجّت هم بخشی از ادامه همان معجزات است.

روایت پنجم: ^(۱) «زراره نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم

که فرمود: برای آن پسر بچه، پیش از قیام و ظهورش غیبتی است.

من علت این غیبت را پرسیدم و آن حضرت در جواب فرمودند:

چون می‌ترسد و به شکم خود اشاره کردند، ^(۲) آن گاه فرمودند: ای

زراره! اوست که انتظارش را باید کشید و اوست که در ولادتش

تردید می‌شود؛ عده‌ای می‌گویند: پدرش مرده و هیچ جانشینی

برای خودش معرفی نکرده است. عده‌ای دیگر می‌گویند: او کودکی

است در شکم مادرش و هنوز به دنیا نیامده است. گروهی دیگر

می‌گویند: آن حضرت دو سال قبل از رحلت پدرش متولد شده و

ما در انتظار ظهور او هستیم. خداوند دوست دارد تا با این وسیله،

شیعه را امتحان کند.

لازم به ذکر است که آن خوف و ترسی که امام صادق علیه السلام آن را

۱ - باب غیبت

۲ - کنایه از به قتل رساندن آن حضرت است.

به عنوان علت غیبت معرفی کرده‌اند، جنبه شخصی ندارد، بلکه این ترس و نگرانی صرفاً از ناحیه هدف و نتیجه امامت است؛ زیرا اگر آن حضرت هم از دیده‌ها پنهان نمی‌شدند و در میان مردم حضور می‌یافتند، او را هم مانند دیگر امامان به شهادت می‌رساندند و هدف و مقصود از امامت که برقراری قسط و عدل در جامعه انسانی است، برآورده نمی‌شد، در حالی که با غایب شدن ایشان، این هدف و آرمان متعالی مصون مانده و به امر خداوند، روزی به نتیجه خواهد رسید. کشته شدن غلامی در مدینه، یکی از علائم ظهور امام زمان علیه السلام است که در این حدیث به آن اشاره شده است. کشته شدن این غلام از روی ظلم و تعدی، نشان دهنده آن است که زمان ظهور نزدیک شده است:

«فَإِذَا قَتَلُوهُ بَغِيًّا وَعَدُوَانَا لَا يُمَهَّلُونَ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعِ الْفَرَجَ إِنْ شَاءَ

اللَّهُ».

البته از این که قتل این غلام یکی از علائم ظهور دانسته شده، می‌توان دریافت که این غلام می‌بایست از یک شخصیت اجتماعی ویژه‌ای برخوردار باشد و همگان او را بشناسند تا کشته

شدن او برای مردم، علامت و نشانه‌ای برای ظهور امام زمان علیه السلام باشد.

روایتی در کتاب «اکمال الدین» شیخ صدوق ذکر شده است که از نظر مضمون، همانند روایت ششم این باب است که ضعف سندی آن را جبران می‌کند:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَخْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ وَيَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ: امام زمان هر ساله در موسم حج، در مراسم حج شرکت می‌کند و مردم را می‌بیند و می‌شناسد، ولی مردم او را می‌بینند، (اما چون شناخت قبلی از او ندارند)، او را نمی‌شناسند».

بنابراین، وقتی امام زمان علیه السلام در موسم حج شرکت می‌کند و در میان مردم است و مردم او را می‌بینند، پس زنده است و بر اعمال و رفتار انسان‌ها نظارت دارد. این موضوع اختصاص به یک سال یا دو سال یا چند هزار سال ندارد، بلکه باید با شرایط کنونی این غیبت را مستمر دانست.

امامان معصوم همانند ستارگان آسمان اند

در هشتمین روایت از باب غیبت، امامان معصوم به ستارگان آسمان تشبیه شده‌اند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، حَتَّى إِذَا أَشْرْتُمْ بِأَصَابِعِكُمْ وَ مِلْتُمْ بِأَعْنَاقِكُمْ، غَيَّبَ اللَّهُ عَنْكُمْ نَجْمَكُمْ فَاسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَلِّبِ، فَلَمْ يُعْرِفْ أَىٌّ مِنْ أَىٍّ فَإِذَا طَلَعَ نَجْمُكُمْ فَاحْمَدُوا رَبَّكُمْ؛ به درستی که ما امامان، همانند ستارگان آسمانیم؛ هر زمان که ستاره‌ای غروب کند، ستاره دیگری از افق برآید، تا زمانی که با انگشتان او را نشان دهید و به سوی او گردن کشید که در این هنگام، خدا ستاره هدایت شما را پنهان می‌سازد و فرزندان عبدالمطلب که خاندان امام هستند، در نظر مردم برابر می‌گردند و شناخته نمی‌شود که کدام یک از آنها امام است. هنگامی که ستاره شما (یعنی امام زمان علیه السلام) طلوع کرد، پروردگار خود را سپاس گوید».

نکاتی که از این حدیث قابل استفاده است:

- ۱ - استمرار امامت و خالی نبودن زمین از حجّت خدا.
- ۲ - اهمّیت ویژه نعمت امامت.
- ۳ - نعمت امامت، متعلّق به همهٔ جهانیان است.
- ۴ - قدر نعمت امامت ناشناخته مانده و مردم از اهمّیت آن غافل‌اند.
- ۵ - امامان معصوم علیهم‌السلام، گوهری ارزشمند و عزیز الوجود هستند و هر که بتواند توفیق دست‌رسی به آنان را پیدا کند، باید حمد و ثنای خدا را به جا آورد و شاکر باشد.

غیبت امام زمان علیه‌السلام را انکار نکنید:

موضوع غیبت از جمله اموری است که سال‌ها قبل از تحقّق آن مطرح بوده است و هضم آن برای جامعه مقداری مشکل است و ممکن است خیلی از افراد در این مسأله پایشان بلغزد و به شک یا انکار دچار شوند. لذا امامان معصوم علیهم‌السلام ما را سفارش کرده‌اند تا در این امر تردید نکنیم و آن را انکار ننماییم.

محمد بن مسلم از قول امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

«إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلَا تُنْكِرُوهَا»^(۱)؛ اگر از صاحب این امر (امام زمان علیه السلام)، خبر غیبتی به شما رسید، آن را انکار نکنید».

در روایت موثقه دیگر، امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ، وَ لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ وَ نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيِّبَةٌ وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ؛ به ناچار برای صاحب این امر (امام زمان علیه السلام) غیبتی است و به ناچار او در زمان غیبت، گوشه گیری می کند. چه خوب منزلی است که او در آن جا سکنی گزیده است. در مورد فراز آخر حدیث که فرمود: «و ما بثلاثین مِنْ وَحْشَةٍ» سه تفسیر می توان نمود:

- ۱- آن حضرت به همراه ۳۰ تن از اصحابش در این شهر گوشه گیرند و ترس و وحشتی ندارند.
- ۲- آن حضرت به همراه ۲۹ تن از اصحابش که مجموعاً ۳۰ نفرند، در این شهر گوشه گیرند و ترس و وحشتی ندارند.

۱- حدیث ۱۰ و ۱۶، کتاب الحجّة، «باب فی الغیبة».

۳- آن حضرت ۳۰ سال سن دارد؛ یعنی مثل کسی است که ۳۰ سال سن دارد و این شخص سی ساله، هیچ ترس و وحشتی ندارد. به نظر می‌رسد، تفسیر سوّم صحیح‌تر باشد؛ چون هم با ظاهر حدیث سازگاری بیشتری دارد و هم روایات دیگر آن را تأیید می‌کنند.

گوشه‌گیری آن امام همام علیه السلام را با توجه به روایات دیگر، باید این‌گونه بیان کرد که آن حضرت در میان مردم زندگی می‌کند و بر اعمال آن‌ها نظارت دارد، ولی با این حال کسی او را نمی‌شناسد و در غربت و ناشناسی به سر می‌برد و زمانی که وقت ظهور او فرا رسد، از این عزلت و گوشه‌گیری و ناشناسی بیرون خواهد آمد.

وجود امام چون آب، مایه حیات و برکت است

در روایتی به مسأله غیبت امام زمان علیه السلام در ضمن آیه‌ای از قرآن کریم اشاره شده است. در این روایت، امام هفتم علیه السلام در تفسیر این آیه: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾؛ بگو اگر آب آشامیدنی شما به زمین فرو رود، چه کسی

آن آب روان را برایتان خواهد آورد، فرموده است:

«إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ؟^(۱)؛ وقتی که امام شما غایب گردد، چه کسی امام شما را مجدداً می آورد».

در این روایت، وجود مقدس امام زمان علیه السلام به «آب» که مایه حیات تمام موجودات و موجب قوام همه خلایق است، تشبیه شده است؛ هم چنین خداوند در قرآن می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...﴾؛ و ما از آب، هر چیز زنده‌ای را پدید آوردیم.

مرحوم مجلسی رحمته الله «آب» را به معنای دانش گرفته است؛ زیرا دانش مایه حیات روح است؛ چنان که خود آب، مایه حیات و زندگی جسم است. بنابراین، پنهان شدن امام و دانشمند به منزله پنهان شدن دانش و پژمرده شدن روح جامعه است و ظهور او به معنای حیات دوباره است.

انتظار فرج، امری ضروری است:

با توجه به این که زمین هیچ گاه از حجت خالی نمی ماند و همیشه ملجأ و پناهگاهی وجود دارد تا مردم در به دست آوردن علم و دانش به او رجوع کنند؛ چون، امام، واسطه فیض خدا به مردم است، و از طرفی، وعده خداوند درباره تسلط صالحان بر زمین و تشکیل حکومت جهانی برای برپایی قسط و عدل حتمی است و تا کنون محقق نشده است، لذا انتظار فرج عقلاً امری ضروری خواهد بود.

در حدیثی که با اسناد صحیح از امام جواد علیه السلام (امام نهم) نقل شده، آمده است که:

«إِذَا رُفِعَ عِلْمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ»^(۱) زمانی که علم و شاخص های دانش شما (ائمه) از بین شما برداشته شوند، همیشه از زیر پای خود، منتظر فرج باشید.

۱ - اصول کافی، ج ۲، حدیث ۲۴ از باب غیبه.

مرحوم مجلسی رحمته الله می فرماید: توقع فرج از زیر پا، کنایه از آسانی و نزدیکی آن است.

حکومت جهانی از آن اوست:

در روایتی با اسناد صحیح، از امام رضا علیه السلام نقل شده است که در جواب راوی که به ایشان عرض کرد: من امیدوارم که شما صاحب الامر باشید و خداوند بدون شمشیر و خون ریزی حاکمیت جهانی را به شما بسپارد... فرمود: کسی از ما امامان (یازده نفر) نیست که حکومت ظاهری جهان را به دست گیرد، مرجع نامه ها شود، مردم با انگشت به او اشاره کنند، سوالات خود را از او بپرسند و به طور آشکار، برای او سهم امام و اموال ببرند. همه ما با ضربت شمشیر یا خوراندن زهر از بین خواهیم رفت تا سرانجام، خداوند پسر بچه ای را از ما بر می انگیزد که اگر چه نسب و نژاد او مشخص است، ولی ولادت و محل زندگی او بر مردم روشن نیست. (۱)

۱ - اصول کافی، ج ۲، حدیث ۲۵ از باب غیبه.

از این روایت استفاده می‌شود که امام زمان علیه السلام در هنگام ظهور، حکومت جهانی را به دست می‌گیرد و ملجأ و پناهگاه مردم می‌شود، مردم در به دست آوردن علم و دانش به او رجوع می‌کنند، خمس و سهم امام را نزد او می‌برند و شکایات و مشکلات خود را با نامه یا شفاهاً با وی در میان می‌گذارند و به نحوی در بین مردم حضور دارد که با انگشت به او اشاره می‌کنند.

امام زمان وام دار کسی نیست

همان طور که جهان تشنه عدالت است، شخصی هم که به عنوان منجی عالم بشریت بر آریکه حکومت جهانی تکیه می‌زند، باید أسوه عدالت باشد تا مردم جهان در سایه عدالت خواهی او، شخصیت اصلی و الهی خود را به دست آورند و بدون هیچ گونه دغدغه‌ای در کنار هم زندگی کنند. طبیعی است که چنین فردی نمی‌تواند وام دار کسی باشد یا تحت تأثیر عوامل خارجی قرار گیرد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «يَقُومُ الْقَائِمُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ

عَهْدٌ وَلَا عَقْدٌ وَلَا بَيْعَةٌ؛ قائم ظهور می‌کند، در حالی که برگردن او هیچ عهد و پیمان و وابستگی در مورد احدی وجود ندارد.»
 منظور این است که او در هنگام ظهور، عَقْدُ أَخَوْتِی با احدی نبسته و همه مردم در نظر او برابر هستند و هر کسی در حکومت او تخلف کند، مؤاخذه خواهد شد.

آیا می‌توان زمانی را برای ظهور او معین کرد؟

پیش از آن که به سؤال فوق پاسخ داده شود، به بیان مقدمه‌ای که حاصل مباحث گذشته است، می‌پردازیم:

۱ - امامان معصوم، دوازده نفر هستند که تماماً از طریق حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام به رسول خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و در نهایت به قریش متصل می‌گردند؛ یعنی همه از طایفه قریش هستند.

۲ - مشخصات امامان یازده گانه که از علی بن ابی طالب شروع و تا امام حسن عسکری به ترتیب ادامه دارد، برای مردم روشن بوده و هیچ گونه ابهامی در وجود و ماهیت خارجی آنها وجود

نداشته است و همگان به علم و عظمت آنان اذعان داشته، ولی
عده‌ای آن‌ها را علی رغم این مشخصات، به عنوان معصوم
نپذیرفته‌اند.

۳- از امام یازدهم، یعنی امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی به
نام «محمد» متولد شده که از حین ولادت تا به امروز، جز برای
عده‌ای از افراد خاص، مخفی بوده است.

۴- از مردم خواسته شده که نام واقعی آن حضرت (محمد) را
نبرند و او را با القابی همچون «حجت» یا «مهدی» یاد کنند.

۵- از امام مهدی علیه السلام آثار وجودی بسیاری ظاهر شده است؛ از
جمله:

الف- نوشته هایی که از ناحیه آن حضرت رسیده و به
«توقیعات» مشهور است.

ب- انتخاب نمایندگان ویژه که چهار نفر آن‌ها
معروف‌اند.

ج- ملاقات هایی که با بعضی از افراد خاص داشته و
نامه هایی که برای افراد موثق و مورد اطمینان فرستاده است.

تمام این آثار و شواهد، دلائلی روشن بر وجود پر برکت آن حضرت و ولایت ایشان است.

۶- حساسیت خلفای عباسی روی اسم و شخصیت خارجی حضرت حجت به خصوص از حین تولد و صد ساله اول عمر ایشان، حکایت از وجود آن حضرت می‌کند. خلفای عباسی یکی پس از دیگری از تشکیل حکومت جهانی او هراسان بودند و مدام سعی در دست‌گیری و قتل او داشتند.

همه این‌ها قرائن و شواهدی هستند بر این که آن حضرت، وجود خارجی و واقعیت غیر قابل انکاری داشته و دارد.

پس از ذکر این مقدمه، مطالبی راجع به برخی از مسائل اعتقادی مطرح می‌کنیم تا جایگاه آن حضرت بهتر روشن شود.

بخش سوم

اعتقادات و وظایف شیعه در عصر غیبت

دیری است که دلدار پیامی نفرستاد

ننوشت کلامی و سلامی نفرستاد

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران

پیکری ندوانید و پیامی نفرستاد

حافظ

در رابطه با غیبت آن حضرت، دو دسته از افراد سود می‌برند:

اول - کسانی که هیچ‌گونه اعتقادی به وجود او ندارند و

نمی‌خواهند آن حضرت ظهور کند یا اصلاً وجود داشته باشد.

آن‌ها به وضعیت موجود خود راضی هستند و نمی‌خواهند از آن وضعیت خارج شوند.

دوم - کسانی که به نوعی به وجود و ظهور آن حضرت اعتقاد دارند، ولی می‌خواهند از طریق غیبت او، فرصت طلبانه کاسبی کنند و بدین وسیله خود را مطرح سازند؛ مثلاً کسانی هستند که نشانه‌هایی برای ظهور آن حضرت ذکر می‌کنند و گاهی سال و ماهی را معین می‌سازند. این افراد می‌خواهند با این شگرد، خود را مطرح سازند و در جامعه معروف شوند؛ چون خواه ناخواه عده‌ای به دنبالشان راه می‌افتند و با هدف آشنا شدن با گفتار آن‌ها و یا با اهداف دیگری به آن‌ها نزدیک می‌شوند.

گاهی این افراد از احساسات پاک مراجعان خود سوء استفاده کرده و با گفتاری چون ما نماینده امام زمان هستیم، یا او را دیده‌ایم و یا در خواب چیزی به ما گفته است، می‌خواهند برای خود موقعیتی کسب کنند.

این گونه وعده‌های بی‌اساس، موجب می‌شود تا دروغ‌گویی آن‌ها در نظر مردم آشکار شود و منزوی و مطرود گردند، ولی به

اعتقادات پاک عده‌ای از مردم لطمه وارد می‌شود، از حقایق گریزان می‌شوند.

ائمهٔ دین برای جلوگیری از این تبعات، «وَقَاتُون»؛ یعنی کسانی که علامت وقت ظهور را در ماه و سال مشخص می‌کنند، را دروغ‌گویان خوانده‌اند و آن‌ها را به عنوان راه‌زنان فکری به مردم معرفی کرده‌اند.

آنان بر این نکته تأکید کرده‌اند که حتی ما اهل بیت که سگان دارکشتی دین و هدایت انسان‌ها هستیم، اجازهٔ تعیین وقت برای ظهور آن حضرت نداریم؛ یعنی با آن که ظهور او قطعی و حتمی است، ولی زمان ظهور برای ما معین نیست و کسی حق تعیین وقت برای آن ندارد.

خود امام زمان علیه السلام هم وقت ظهورش را نمی‌داند

روایاتی چند راجع به وقت ظهور امام زمان علیه السلام از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده که آن‌ها می‌فرمایند: تعیین وقت ظهور آن حضرت از علم ما و حتی از علم خود آن حضرت نیز خارج

است؛ یعنی اگر از خود ایشان هم سؤال شود که چه زمانی ظهور می‌کند، در جواب خواهد فرمود: **الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ**؛ من در این رابطه چیزی نمی‌دانم و تنها خداوند به این امر واقف است.

چون شرایط اجتماعی جامعه و سطح استعداد مردم برای پذیرش چنین حکومتی از علم من خارج است، من نمی‌دانم چه زمانی باید اعلان ظهور کنم تا بتوانم حکومت جهانی خود را برقرار و عدالت اجتماعی را که خواست همه انبیا و اوصیا بوده، پیاده کنم.

من نمی‌دانم طرف دارانم چه کسانی باید باشند و مخالفانم چه قدرت‌هایی هستند.

من نمی‌دانم که آیا با این مقدار از طرف دارانم، موفق به در دست گرفتن قدرت جهانی می‌شوم یا مثل اجدادم که موفق به این کار نشدند، من هم نمی‌توانم موفق شوم.

من تنها این را می‌دانم که حکومت من باید در گستره زمانی و مکانی نامحدودی تشکیل شود و تشکیل حکومت در زمان یا مکان محدود همانند حکومت حضرت سلیمان، یوسف و... با

وعدة الهی منافات دارد.

من هم منتظر ارادة خداوندم و می دانم که اگر از عمر این جهان حتی یک روز باقی باشد، خداوند به وعده اش که در قرآن فرموده: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...﴾ و ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ عمل خواهد کرد و آن چه امامان پیش از من از آن خبر داده اند و جدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است که یکی از فرزندانم از نسل فاطمه، وارث زمین خواهد شد، تحقق می یابد. من از مؤمنان هر زمان می خواهم تا انتظار فرج را که تمام انبیا و اولیا، مردم را به آن توصیه کرده اند، فراموش نکنند. من هم برای فرا رسیدن چنین روزی منتظرم و لحظه شماری می کنم. بنابراین، دانستن وقت ظهور از علوم غیبی است؛ که تنها خداوند به آن عالم است؛ اگر چه ممکن است موارد مثل آن یا مشابه آن را به بندگان ویژه خودش القا نماید. احتمال این هم می رود که آن حضرات در حدی وقت ظهور را بدانند، اما اجازه بیان آن را نداشته باشند.

ما وقت ظهور را تعیین نمی‌کنیم

ابوبصیر نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام در مورد «قائم» سؤال کردم و ایشان در جواب من فرمودند؛ «كَذَّبَ الْوَقَّاتُونَ، إِنَّا أَهْلَ بَيْتٍ لَا نُوقِّتُ»^(۱) کسانی که برای قیام آن حضرت زمان تعیین می‌کنند، دروغ می‌گویند. ما خاندانی هستیم که وقتی برای ظهور معین نمی‌کنیم».

نکاتی که از این حدیث قابل استفاده است

۱- ابوبصیر که شخصی عالم و دارای معلومات دینی و روایی است، از امام صادق علیه السلام درباره «قائم» سؤال می‌کند. پس برای ابوبصیر ثابت است که او متولّد خواهد شد، قائم و ایستاده به فرمان خداوند است و ارادتمندان وی نیز قائم و ایستاده به فرمان او هستند. بنابراین، ابوبصیر در همان زمان با کلمه «قائم» که لقب مخصوص امام زمان علیه السلام است، آشنا بوده است.

۱- اصول کافی، جلد ۲، حدیث ۳ از باب کراهیه التوقیت

۲ - چون امام صادق علیه السلام از ابوبصیر نپرسید که منظورت از «قائم» چیست، برای آن حضرت کاملاً معلوم بوده که «قائم» با این که هنوز آن حضرت متولد نشده بود، لقب چه کسی است.

۳ - سؤال ابوبصیر از «قائم» طبق جوابی که امام صادق علیه السلام به او داده، باید سؤال از زمان تولد یا زمان ظهور او بعد از تولد باشد.

۴ - امام صادق علیه السلام دو جواب به سؤال ابوبصیر می‌دهد:

اول، می‌فرماید: «كَذَبَ الْوَقَاتُونَ»، و تعیین کنندگان وقت ظهور را دورغ‌گو معرفی می‌کند.

دوم، می‌فرماید: ما اهل بیت؛ یعنی امامان معصوم که قاعدتاً باید قدرت جواب‌گویی به این سؤالات را داشته باشیم، نمی‌توانیم وقتی برای ظهور آن حضرت تعیین کنیم و یا اگر هم بتوانیم، اجازه آن را نداریم.

۵ - از کلام امام صادق علیه السلام که فرمود: ما اهل بیت، قدرت یا اجازه تعیین وقت ظهور را نداریم، استفاده می‌شود که خود امام زمان علیه السلام هم که جزء اهل بیت است، مشمول این قاعده است و زمان ظهور خود را نمی‌داند یا اجازه اعلام آن را ندارد. پس تنها

خداوند به زمان قیام و ظهور حضرت مهدی علیه السلام آگاهی دارد و احدی غیر از او حتی امامان معصوم علیهم السلام و خود آن حضرت از این موضوع اطلاعی ندارند؛ زیرا شرایط اجتماعی که تحت تأثیر سنت‌های اجتماعی به وجود می‌آید، طبق خواست مردم است و تا جامعه تشنهٔ چنین عدالت خواهی نشود، ظهور او مثمر ثمر نخواهد بود.

ارادهٔ خداوند بر پنهان بودن زمان ظهور است

در روایت چهارم این باب (کراهیه التوقیت)، آمده است که: «أَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُخَالَفَ وَقَتَ الْمُؤَقَّتِينَ؛ خداوند نخواهد مگر آن که با تعیین کنندگان زمان ظهور مخالفت کند».

این حدیث در بیان اثبات این معناست که اگر کسی وقتی برای ظهور امام زمان علیه السلام از طریق خواب یا ادعای رؤیت و غیره تعیین کند، خداوند خلاف آن را اراده می‌کند. بنابراین، هیچ کس نمی‌تواند در این خصوص ادعایی داشته باشد و این حدیث در صدد بیان چنین حکم کلی و منطقی است، و همانند قاعدهٔ کلی

دیگری است که در حدیث دیگر بیان شده: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ
الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا؛ خداوند هیچ کاری را بدون واسطه انجام
نمی‌دهد».

هم چنان که در این حدیث، یک قاعده کلی بیان شده که طبق
آن، هیچ کاری بدون سبب و واسطه انجام نمی‌شود و مدعی اطلاع
از زمان ظهور، چون خلاف اراده خداوند سخن می‌گوید، دروغ
گو محسوب می‌شود، در حدیث مورد بحث نیز موضوع از همین
قرار است و سخن مدعی تعیین وقت ظهور، خلاف اراده خداوند
است و قابل پذیرش نیست؛ زیرا ظهور آن حضرت مشروط است
و تا شرایط آن تحقق پیدا نکند، صورت نمی‌گیرد و زمان آن هم
معلوم نیست. پس ظهور آن حضرت تنها بر اساس اراده خاص
خداوند است و کسی نمی‌تواند در این موضوع اظهار علم و آگاهی
نماید.

تعیین وقت ظهور از جمله موضوعاتی است که از درک و فهم
بشر خارج است؛ زیرا ظهور آن حضرت به محقق شدن شرایطی
وابسته است که عمده آن آمادگی مردم برای پذیرش چنین

موضوع مهمی است.

اگر آن حضرت ظهور کند و مردم آمادگی پذیرش او را نداشته باشند، سرنوشت او همانند سرنوشت امام حسین و امام حسن علیهما السلام می شود که هر دو به علت وجود مخالفان زیاد و قوی و طرف داران کم، محکوم به شکست ظاهری شدند و غیر از این که طرف داران آنها کشته یا متلاشی شدند، کاری از پیش نبردند و خودشان هم بعد از تحمّل رنجها و دردهای فراوان شهید شدند.

ظهور او مشروط است

خداوند متعال فرموده: «انَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»، و این یک وعده حتمی و تخلّف ناپذیر است. اگر قرار باشد که قیام امام زمان علیه السلام به علت مساعد نبودن زمینه های ظهور و مهیا نبودن شرایط آن محکوم به شکست شود، وعده های خداوند در این زمینه، نعوذ بالله، دروغ خواهد شد. پس برای این که وعده الهی در این خصوص محقق شود، آن حضرت هنگامی ظهور می کند که احتمال شکست وجود نداشته باشد، طرف دارانش

اندک و ناتوان نباشند و پذیرش اجتماعی و شرایط عمومی جامعه بر وفق مراد باشد، و این موضوعی نیست که بشر بتواند آن را درک کند یا امام بر آن آگاهی داشته باشد. بنابراین، زمان ظهور مشروط به پذیرش جامعه است، در حدی که پیروزی در آن تضمین شده و مطلوبیت آن حتمی باشد.

وظیفه شیعیان در زمان غیبت

وظیفه‌ای که ما در این رابطه داریم، این است که اولاً: خودمان چنان آمادگی‌ای داشته باشیم که اگر آن حضرت ظهور کرد، با او مخالفت نکنیم و در صف مخالفانش قرار نگیریم.

ثانیاً: با معرفی ایشان به جامعه، دیگران را نیز به اطاعت از امام واداریم و بر تعداد موافقان و منتظران آن حضرت بیفزاییم.

معرفی او در جامعه از این جهت لازم است که هنگام ظهور، مردم با او مخالفت نکنند و با یاری کردن او مخالفانش را سرکوب کنند و بر تعداد طرفدارانش بیفزایند.

عده‌ای انتظار ظهور امام زمان علیه السلام را دگن کرده‌اند:

در زمان ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جزیره العرب اتفاق افتاد که ممکن است امروز هم برای عده‌ای رخ دهد یا رخ داده باشد. عده‌ای از یهودیانی که در اطراف بیت المقدس زندگی می‌کردند و اهل مطالعه و قرائت تورات بودند، در برخی از کتاب‌های پیامبران پیشین خود، از جمله کتاب مقدس، خوانده بودند که در جزیره العرب پیامبری ظهور خواهد کرد که آخرین پیامبر و ختم رسولان و عامل نجات انسان‌هاست. پس ایمان به او واجب و لازم است.

علمای معروف آنها بر اساس این اخبار، مرتباً به مریدان و طرفداران خود وعده و وعید می‌دادند و از آنان می‌خواستند که منتظر ظهور چنین پیامبری باشند؛ به گونه‌ای که عده‌ای از آنها از سرزمین فلسطین آن روز کوچ کردند و به اطراف مدینه آمدند تا از اولین افرادی باشند که از جریان ظهور آن پیامبر مطلع می‌شوند. بعد از سالیان سال که چند نسل آمدند و رفتند، آن حضرت ظهور کرد و یهودیان از روی نشانه‌هایی که بر اساس

کتاب مقدس به آنها داده شده بود به مطالعه در مورد وی پرداختند و او را شناختند؛ به تعبیر قرآن: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾؛ او را همانند فرزندان خود می شناختند، ولی وقتی دیدند که با وجود آن حضرت، بازار مریدی و مرادی آنها کساد می شود، گفتند: آن پیامبری که ما وعده اش را به شما می دادیم، این شخص نیست و با آن حضرت از در دشمنی درآمدند. قرآن در این باره می گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾؛ آنان که حقیقت قرآن را کتمان نمودند و تسلیم قرآن نشدند و به بهای ناچیزی آن را فروختند.

خداوند به چنین اشخاصی وعده عذاب دردناک داده و توجه و عنایت به توبه و شایستگی قبول آن را از آنان سلب کرده است.

نظیر این ماجرا که عده ای به خاطر دنیای خودشان حقیقت را کتمان می کنند، در قرآن فراوان دیده می شود.

هم چنان که این واقعه در زمان صدر اسلام رخ داده، ممکن است در زمان کنونی نیز اتفاق بیفتد؛ زیرا عده ای برای خود دگان

باز کرده‌اند و از این راه نان می‌خورند و نمی‌خواهند با ظهور امام زمان علیه السلام دکان آن‌ها تعطیل یا کساد شود. لذا از هر طریقی سعی دارند تا حقیقت او را کتمان کنند یا وعده‌های امروز و فردا بدهند. پس احتیاط حکم می‌کند که فریب چنین افرادی را نخوریم و آنان را بهتر بشناسیم و در این امور با دقت و تأمل پیش برویم و در پیروی این و آن با شور و مشورت تصمیم بگیریم.

شیعیان امتحان می‌شوند:

مسألة مهدویت و اعتقاد به ظهور امام معصومی که از نسل فاطمه و پیامبر و در نهایت قریشی باشد، آن قدر دارای اهمیت است که پیرامون آن کشمکش‌ها و حرف و حدیث‌های بی شماری عنوان شده است.

آن حضرت یک هزار و صد و هفتاد سال پیش، در نیمه شعبان ۲۵۵ هجری متولد شد و هنوز زنده است. خداوند او را به گونه‌ای نگه داشته که هنوز جوان است و توانایی برقراری قسط و عدل در سراسر جهان را دارد؛ همان طور که از ظلم و جور پر شده

بود.

او لذت عدالت را به مردم می‌چشاند، نحوه مدیریت و حکومت اسلامی را به آنها نشان می‌دهد، جلوی زورگویان و مستکبران را می‌گیرد، ضعیفان و زمین خوردگان را از زمین بلند می‌کند و تعادل و نشاط و خرمی را در جامعه ایجاد می‌کند.

آن حضرت، از شیعیان خواسته است تا خود را آماده ظهور و قیام او نمایند و از هیچ باد ناملایمی نلرزند.

به علت نامساعد بودن زمینه ظهور و آماده نبودن شرایط آن، ممکن است ظهور ایشان به قدری طولانی شود که داد و فریاد بسیاری از مردم بلند شود، نسل‌های زیادی با یک دنیا امید و آرزو بیایند و بروند و شک و تردید بر جوامع پرتو افکند. در این وضع آنها خواهند پرسید: در حالی که دنیا را کفر و الحاد فرا گرفته، فساد و تباهی، دنیا را پر کرده، بی عدالتی بیداد می‌کند و... پس او کی خواهد آمد؟

این جاست که شیعیان و پیروان آن حضرت، باید صبر و استقامت در پیش گیرند و كما فی السابق محکم و استوار، ایمان

خود را حفظ کنند و به امید دولت حقه او دل گرم باشند و بدون هیچ گله و شکایتی، شک و تردیدی به خود راه ندهند و به تحقق وعده حق امیدوار باشند؛ هر چند که این وعده در زمان حیات آنها تحقق نیابد.

هر چه ادعا بزرگتر باشد، امتحان سخت‌تر است:

در بابی تحت این عنوان، روایاتی چند ذکر شده است که ما تنها به بیان روایت چهارم این باب که صحیح است و روایت پنجم این باب که مرفوعه است، ولی مضمون روایت چهارم باب را تأیید می‌کند، اکتفا می‌کنیم.

در روایت چهارم، امام موسی بن جعفر علیه السلام در جواب راوی که معمر بن خلاد است، آیه دوم سوره عنکبوت را قرائت می‌کند و او را به مسأله آزمون بزرگ در دین و این که این امتحان برای همه مؤمنان است، هشدار می‌دهد: ﴿أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛ آیا مردم، گمان می‌کنند که با صرف ادعای ایمان، رها می‌شوند و امتحان نمی‌گردند؟

راوی می‌گوید: «امام علیؑ بعد از قرائت این آیه به من فرمود: مَا الْفِتْنَةُ؟ امتحان و آزمایش از نظر تو در چیست؟ من گفتم: جُعِلَتْ فِدَاكَ الَّذِي عِنْدَنَا الْفِتْنَةُ فِي الدِّينِ؛ فدایت شوم، موضوع امتحان در نظر ما، مربوط به ادعای در دین است. آن‌گاه امام فرمود: يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ، ثُمَّ قَالَ يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ؛^(۱) مردم امتحان می‌شوند، همان‌طور که طلا را امتحان می‌کنند. سپس فرمود: خالص و پاک می‌شوند، همان‌طور که طلا خالص و پاک می‌شود».

در این حدیث، امام کاظم علیؑ می‌فرماید: هر که، ادعای ایمان و اعتقاد به امام زمان علیؑ کند و منتظر ظهورش باشد، بیشتر مورد امتحان قرار می‌گیرد. یعنی امتحان، تابع ادعاست و ادعای بزرگ، امتحان بزرگ در پی دارد و هر که ادعا و اظهار دوستی کند، متحمل سختی‌ها و تلخی‌های بیشتر می‌شود.

۱ - همان، باب «التمحيص و الامتحان»، حدیث ۴.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش‌ها گر کند خار مگیلان غم مخور

ادّعی ایمان و ارادت به امامی که غایب است و شبهات

عدیده‌ای در مورد او وجود دارد، ادّعی بزرگی است. پس امتحان

سختی به دنبال دارد و تنها کسی می‌تواند از این امتحان الهی موفق

بیرون آید که علاوه بر صبر و استقامت، ایمانی راسخ و اعتقادی

محکم به آن حضرت داشته باشد.

گر حریم کعبه خواهی و آن جمال بی نقاب

لطف برگ گل شمر خار بیابان حرم

حافظ

در حدیث پنجم این باب آمده است: در زمان غیبت، مردم دو

دسته‌اند: عدّه‌ای از سخنان شیعیان که همان سخنان امامانشان

است، فرار می‌کنند و قلب‌های آن‌ها ظرفیت پذیرش این سخنان

حقّ را ندارد و عدّه‌ای که طالب و عاشق این سخنان اند.

شما به کسانی که پذیرای این سخنان هستید، این سخنان را

بیش‌تر بگویید و از کسانی که منکر این سخنان می‌شوند، دست باز

دارید. به ناچار امتحانی وجود دارد که هر بیگانه‌ای در اثر آن سقوط خواهد کرد تا آن جا که غیر از ما و شیعیان ما، کسی باقی نخواهد ماند.^(۱) بنابراین، برای این که شیعیان واقعی و خالص شناخته شوند، امتحانات الهی به طور مداوم انجام خواهد شد تا موقعی که شیعیان خاص و خالص باقی بمانند.

ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال

مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدهش

حافظ

اول شناخت سپس انتظار

زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِعْرِفْ إِمَامَكَ، فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ، تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛^(۲) امامت را بشناس؛ چون وقتی امامت را شناختی، چه ظهور او نزدیک باشد و تو آن را درک کنی و چه پس از عمر تو باشد و آن را

۱ - حدیث ۵، باب تمحیص و امتحان، ص ۱۹۶.

۲ - باب «أنه من عرف امامه لم يضره...»، حدیث ۱.

درک نکنی، به حال تو ضرر و زیانی ندارد».

در این حدیث، امام صادق علیه السلام شرط اساسی دین داری را شناخت مردم نسبت به مسأله ظهور و اعتقاد آنان به امام زمان خود می‌داند؛ زیرا این شناخت و انتظار مردم، خود موجب برکت و گشایش امور دین داران می‌شود و مسائل جنبی، از قبیل تقدّم و تأخّر این ظهور یا بودن و نبودن اشخاص در زمان ظهور، از برکات این شناخت نمی‌گاهد.

در تیره شب هجر تو جانم به لب آمد

وقت است که چونان مه تابان به در آیی

حافظ

شناخت امام لازمه حرکت در مسیر اسلام:

بر هر مسلمانی که در هر عصر و زمانی که زندگی می‌کند، واجب است که امام و پیشوای زمان خود را بشناسد؛ مثلاً کسی که در زمان علی علیه السلام زندگی می‌کرده، می‌بایست او را به عنوان امام زمانش می‌شناخته، یا اگر در زمان امام صادق علیه السلام زندگی

می‌کرده، بر او لازم بوده تا آن حضرت را به عنوان امام زمانش بشناسد.

در زمان کنونی هم که زمان امامت امام مهدی علیه السلام است و او پرچم دار منصب ولایت است، بر همگان لازم است که به مقام والای او عارف باشند و او را بشناسند. دلیل اولیه بر این مطلب این است که خداوند فرموده: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾؛^(۱) روزی که همه انسان‌ها را به همراه امامشان (برای حساب رسی) فرا می‌خوانیم.

در روز قیامت، هر فردی را که برای حساب رسی فرا می‌خوانند، باید امام خود را معرفی کند و در کنار او بایستد و آن امام بر معرفت و شناخت آن شخص گواهی دهد و بگوید: آری من هم او را می‌شناسم. او به من ارادت داشته و ولایت مرا پذیرفته و به رهنمودهای من عمل کرده است.

هم اکنون که بنده این سطور را می‌نویسم و شما خواننده عزیز

آن را می خوانید، باید جبهه خود را مشخص کنیم و در کنار امامان بایستیم؛ به طوری که در روز قیامت، امام زمان علیه السلام نیز بر این شناخت گواهی دهد و گفته ما را تأیید فرماید.

اگر شناخت امام به طور صحیح انجام گیرد، به دنبال آن، اعتقاد و سپس پیروی از اوامر و رهنمودهای او صورت می گیرد و مسیر حرکت هر فرد در زندگی روشن می شود.

در مورد مسأله شناخت امام، هفت روایت ذکر شده که ما تنها ترجمه روایت اول را که زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده و صحیح و قابل اطمینان است، عنوان کردیم. روایات دیگر هم اگر چه از نظر سند ضعیف هستند، ولی از نظر مفهوم و دلالت همانند روایت اول هستند و آن را تأیید می کنند. لذا نیازی به عنوان کردن آنها نیست.

مجموعه امامان به منزله نوری واحدند:

مرحوم شیخ کلینی رحمته الله در اصول کافی بابی شامل دوازده روایت باز کرده که مضمون کلیه آن روایات این است که اگر کسی ادعای

امامت کند، ولی ادعایش ثابت نشود، اگر چه از نسل علی و فاطمه زهرا علیها السلام باشد، دروغ گو و کافر است. یعنی ممکن است افرادی از سادات از نسب خود سوء استفاده کنند و چنین ادعای دروغینی کنند. پس بر مردم لازم است که مواظب دسیسه‌ها و نیرنگ‌های این افراد باشند و فریب نخورند.

از مجموعه روایات این باب استفاده می‌شود که مقام امامت امامان دوازده گانه، انتصابی بوده و گزینش تمام آن‌ها از جانب خداوند صورت گرفته است؛ یعنی خداوند پیامبر را منصوب فرموده و آن حضرت طبق کُد‌هایی که از جانب خداوند دریافت کرده، برای خود جانشینی منصوب فرموده است و امامان نیز بر همین اساس، امام بعد از خودشان را منصوب و به مردم معرفی کرده‌اند.

پس انتصاب امامان، سیر ترتیبی دارد و هر امامی، امام بعد از خود را منصوب می‌کند، و این گونه نیست که امامت هر امام با تأیید امام بعد از او صورت بگیرد. اگر چه یکی از مهم‌ترین ملاک‌های امامت این است که امامان می‌بایست از نسل علی و

فاطمه عليها السلام باشند، ولی این ملاک به تنهایی کارساز نیست و علاوه بر آن لازم است که هر امام، امام بعد از خود را منصوب و به جامعه معرفی نماید؛ چون امامان معصوم، تعدادشان محدود و مشخص است و از یک مبدأ شروع و به یک منتها ختم می‌شود و تمام آنها به منزله نوری واحدند؛ یعنی دوازده نفر آنها مثل یک نفر و یک نفر از آنها همانند دوازده نفر است.

همان طور که بین اجزای یک ساختمان، یک پیوستگی کامل و لازم وجود دارد و تمام اجزا با هم، مجموعه‌ای به نام ساختمان را تشکیل می‌دهند، در مجموعه امامت هم، چنین پیوستگی و هماهنگی‌ای وجود دارد و مجموع امامان دوازده گانه، سلسله امامت را تشکیل می‌دهند. بر اساس همین اصل، شیعه واقعی معتقد است که مجموعه دوازده جزئی امامت، یک کل واحد است و این سلسله از امام علی عليه السلام شروع و به امام مهدی عليه السلام ختم می‌شود. تمام اجزای این مجموعه می‌بایست در کنار هم و سر جای خود قرار داشته باشند؛ زیرا کنار گذاشتن هر جزء موجب ایجاد نقصان در کل مجموعه خواهد بود.

شیوه انتصاب:

شیوه انتصاب امامان به یکی از دو صورت زیر متصور است:

۱ - انتصاب به صورت مستقیم؛ یعنی خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان آخرین فرستاده معرفی و منصوب کرده و اسامی دوازده نفر از امامان را که اول آن‌ها علی علیه السلام و آخرینشان مهدی موعود علیه السلام است، به عنوان امام و جانشینان وی به او اعلام کرده است؛ چنان که خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم بر این موضوع صحه گذاشته و فرموده است: اوصیای بعد از من دوازده نفر هستند که اولین آن‌ها علی و آخرین آن‌ها مهدی است.

۲ - انتصاب به صورت غیر مستقیم؛ یعنی خداوند پیامبر را تعیین کرده و سپس به ایشان اجازه داده که دوازده نفر جانشین برای خود تعیین کند و پیامبر هم این کار را انجام داده و فرموده است که جانشینان بعد از من دوازده نفر به اسامی فلان و فلان هستند. سپس امام قبلی، امام بعد از خود را که از پیش تعیین شده، اعلام می‌کند.

با استفاده از آیه شریفه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ صورت اول صحیح تر به نظر می رسد؛ یعنی امامان دوازده گانه، تماماً با اسم و رسم به اضافه فاطمه زهرا علیها السلام که همگی از اهل بیت پیامبرند، به عنوان امام معصوم از جانب خداوند متعال تعیین شده اند. بنابراین، امامت یک مجموعه مرکب و به هم پیوسته واحد است که عمل و گفتار هر یک از معصومان مکمل و متمم عمل و گفتار دیگری است و هیچ گونه اختلاف و تضادی بین گفتار و عمل آنها وجود ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تأیید این مطلب فرموده اند: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا»^(۱)؛ حسن و حسین هر دو امام هستند؛ چه هر دو قیام کنند و چه هر دو بنشینند». با این بیان، اصل دوم، یعنی عصمت، نیز برای امامان ثابت می شود؛ زیرا افرادی که از طرف خداوند منصوب شده اند، باید از هر جهت، خصوصاً از نظر وارد نشدن به حوزه گناه و خطا، بیمه شده و مورد تأیید او

باشند که در اصطلاح، شخصی با این ویژگی، «معصوم» نامیده می‌شود.

پس ما عقیده داریم که مهدی موعود علیه السلام از نسل علی و فاطمه زهرا علیهما السلام است و از طرف خداوند به مقام امامت منصوب شده و توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام قبل از خود معرفی شده است. فردی با این دو خصیصه، امام بر حق معصوم و یکی از اجزای مجموعه دوازده گانه امامت است و نقطه ابهامی در این جهت وجود ندارد.

آیا منکر امام در صراط مستقیم است؟

شناخت امام و اعتقاد به مسأله امامت از ضروریات دین است و بر همه مسلمانان لازم است.

امامت امری انتصابی از جانب خداوند است و سلسله به هم پیوسته آن در تاریخ اسلام، واضح و روشن است؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط خداوند به مردم معرفی شده و برای خود، جانشینی معرفی کرده تا سگان دار کشتی هدایت و ادامه دهنده راه او باشد، و

امامان پس از او هر کدام، امامان بعد از خود را معرفی کرده‌اند. آنان یکی پس از دیگری به مقام امامت رسیده، مرجع و راه‌نمای مردم در بخشی از جهان و تاریخ بوده و سرانجام به دست خلفا یا اشقیای زمان خود به شهادت رسیده‌اند و تنها آخرین امام، یعنی مهدی موعود علیه السلام است که توسط پدرش که امام قبل از اوست، معرفی شده، ولی تا کنون هیچ مدرکی دالّ بر این که او ظهور کرده و مدّتی بر بخشی از جهان حکومت کرده و امر و نهی داشته، به دست نیامده است. بنابراین، باید ملتزم شد که او زنده است و زمانی ظهور خواهد کرد.

ممکن است گفته شود که او تا کنون متولّد نشده و توسط امام حسن عسکری علیه السلام معرفی نشده است و هنوز زمینه برای معرفی او وجود دارد و شاید بعداً متولّد شود و سپس مدرکی در خصوص معرفی و امامت او و این که وی همان امام منتظر است، یافت شود!

این سخن تنها در صورتی قابل طرح است که ما معتقد شویم، نسل‌های بعدی امام هم می‌توانند به این مقام برسند، در حالی که

این عقیده پایه و اساسی ندارد و قابل نقض است؛ زیرا امامان پیشین، همگی فرزند مستقیم امام قبلی بوده‌اند و فاصله‌ای بین آنها وجود نداشته است. پس باید به دنبال امامی باشیم که فرزند مستقیم امام باشد و توسط او برای ادامه مسیر هدایت بشریت معرفی شده باشد؛ چه آن امام فرزند ارشد باشد یا نباشد.

شناخت چنین امامی بر مردم واجب است و منکر او، چه منکر شخص او باشد و چه منکر مجموعه امامت، از صراط مستقیم منحرف است؛ زیرا ائمه واسطه فیض خداوند بر مردم هستند و وجود آنها نعمتی از طرف خداوند است و شکرانه این نعمت مقتضی شناخت آنها و اطاعت و پیروی از اوامرشان است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ النَّعِيمِ﴾ می‌فرماید: منظور از نعمت در این آیه، نعمت امامت است، نه نعمت‌هایی مثل خوراکی‌ها و امثال آن؛ زیرا از خداوند حکیم بعید است که تا امر مهمی چون امامت وجود دارد که محور همه مسائل است، از امور جزئی همانند خوراکی‌ها و امثال آن سؤال

کند. پس باید شکر گزار نعمت امامت بود و قدر آن را دانست و روز قیامت از این امر مهمّ سؤال می‌شود.

دولت از مرغ همایون طلب و سایه وی

زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

* * *

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم

که گم شد آن که در این ره به رهبری نرسید

حافظ

اعتقاد به امامت یک ضرورت است:

در مذهب تشیّع، امامت همانند حاکمیت نیست که انسان فقط تحت سیطره قدرت آن باشد، ولو به آن اعتقادی نداشته باشد؛ چون بی اعتقادی به امامت، باعث خسارت‌های زیادی برای فرد و جامعه می‌گردد. پس علاوه بر شناخت و اعتقاد نسبت به امامت، اطاعت و پیروی از امامان معصوم علیهم‌السلام نیز ضروری است؛ زیرا انسان در زندگی به مشکلات مختلفی، خصوصاً در

زمینه اعتقادات برخوردار می‌کند که حلّ آنها از کسی جز امام معصوم ساخته نیست، و از طرفی، چون ائمه واسطه فیض الهی هستند، پیروی از آنها موجب نجات انسان و رهایی از انحرافات مختلف است. علاوه بر اینها بین هر فرد و امام معصوم یک رابطه معنوی از جانب خداوند لحاظ شده که حفظ آن لازم است.

دین شناسان، مرجع مردم در زمان غیبت

در زمان کنونی که دوران غیبت کبری است، شیعیان گاهی به مشکلات عدیده‌ای، خصوصاً در زمینه اعتقادی برخوردار می‌کنند که اگر امام معصوم حاضر بود، به راحتی آن مشکلات را حلّ و فصل می‌کرد، ولی چون این امکان وجود ندارد، نایبان عامّ امام زمان، یعنی دین شناسان ویژه، جواب گوی مردم در این زمینه‌اند. امام زمان علیه السلام در نامه‌ای در این زمینه فرموده‌اند: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا؛ در مواقعی که به مشکلاتی برخورد می‌کنید، به کسانی که می‌توانند از کتاب و

سنت و روایات ما استفاده کنند، مراجعه کنید».

طبق این حدیث، عالمان و دین شناسان به طور عموم می‌توانند نمایندگان آن حضرت باشند و در مسائل اعتقادی و دینی، مشکلات ارادتمندان آن حضرت را حلّ و فصل نمایند. پس امامتی که در مذهب تشیع مطرح است، غیر از حاکمیت خلیفه، پادشاه، رئیس جمهور و امثال این‌هاست.

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

حافظ

حکم کسی که بی‌امام برای خدا دین داری کند

در روایتی که در این زمینه ذکر شده، به بیانی امام به چوپان و مردم به گله‌گوسفند تشبیه شده‌اند. محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «اگر کسی برای خدا دین داری کند و با عبادت زیاد خود را به رنج و زحمت اندازد، ولی یک امام الهی برای او نباشد، عبادت و زحمات او پذیرفته نیست و گمراه و

سرگردان است و خداوند اعمال او را بد می‌داند. او همانند گوسفندی است که از گله و چوپان جدا شده، روزها می‌جهد و می‌دود، می‌رود و می‌آید و شبانگاهان اگر گله‌گریبی بیند به آن دل می‌بندد و فریش را می‌خورد^(۱)، و در آخر فرمودند: ناگهان در این میان، گرگ از گم شدن او فرصت‌طلبی کرده، او را می‌خورد. ای محمد بن مسلم! سوگند به خدا که همین‌گونه است، حال کسی که در این امت، دست به دامان امام منصوب از طرف خدا نباشد؛ یعنی همانند گوسفندی که از چوپان جدا شده هر آن ممکن است طعمه‌ای برای گرگان شود.

انسان در زمینه مسائل اعتقادی پیوسته سؤال‌مند و مشکل‌دار است. بنابراین، اگر کسی در اعتقاداتش محکم و استوار نباشد و متکی به امام منصوب از طرف خدا نباشد، ممکن است در کمین راه‌زنان فرصت‌طلب بیفتد و آن‌ها با ایجاد تزلزل در افکارش، او

۱ - باب «فی من دانّ الله عزوجلّ بغير امام»، حدیث ۲: «...مَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعِهَا فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَ جَائِيَةً يَوْمَهَا، فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعٍ مِنْ غَيْرِ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا...».

را با امام بر حق مخالف ساخته، موجبات تباهی دین و سیاهی آخرتش را فراهم سازند. پس باید اولاً: به دنبال چوپان خود بود و از او جدا نشد و ثانیاً: از چوپان دیگری غیر از او پیروی نکرد.

مقام امامت انحصاری است

امام معصوم همانند مجتهد جامع الشرائط نیست که از روی ادله‌ای که در دست دارد، درست یا نادرست، مسأله‌ای را جواب دهد. مجتهد به عنوان یک کارشناس است و از این جهت مورد مراجعه مردم قرار می‌گیرد، و چون از طریق ادله شرعی، سوالات و مشکلات دینی مردم را جواب می‌دهد، رأی و نظر او به تبع علم و مهارتش مورد احترام مردم است، ولی امام معصوم چون به منبع علم الهی متصل است و قدرت حلّ و فصل نهایی مشکلات را با علم لدنی خود دارد، از ویژگی خاصی برخوردار است و اعتقاد به او و گفتارش لازم و ضروری است. بنابراین، اگر کسی بدون اعتقاد به امام معصوم و پیروی از او ادعای دین داری کند، گمراه‌ترین فردی است که از هوی و هوس خود پیروی می‌کند.

امام موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر آیه ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾؛ چه کسی گمراه‌تر از آن است که بدون رهبری از جانب خدا، از هوی و هوس خود پیروی کند، فرمودند: «يَعْنِي مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى (۱)؛ مقصود کسی است که بدون تبعیت از یکی از امامان معصوم طبق رأی و نظر خودش دین داری کند».

در حدیثی دیگر، راوی نقل می‌کند که خدمت امام صادق علیه السلام از مردمی شکوه کردم که خود دارای صفاتی چون امانت داری، راست‌گویی و وفاداری اند، ولی پیرو فلان و فلان امام جائر هستند. امام فرمودند: «لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهَ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ (۲)؛ کسی که با پیروی کردن از امام جائر و غیر منصوب از طرف خدا دین داری کند، اصلاً دین ندارد».

بنابراین، در مکتب شیعه، امام دارای یک ویژگی خاص است که این ویژگی شامل هر مدّعی این مقام شامخ نمی‌شود. او از

۱ - باب «فیمن دان الله عزوجل...»، حدیث ۱.

۲ - همان، حدیث ۳.

جانب خداوند منصوب شده و گزینش او انتخابی نیست. اعتقاد به او اگر چه در دست رس هم نباشد، واجب است؛ زیرا امام در زمان هر فردی که باشد، یگانه است؛ یعنی در عرض هم، امامان متعدّد وجود ندارند. او امام همه و اختصاص به عدّه خاصی ندارد و در عرض او هر که ادّعی امامت کند، امامتش باطل و از نوع امامت جور و کفر و طاغوت است.^(۱)

لزوم اعتقاد به امام حاضر:

بعد از آن که دانستیم شناخت امام و اعتقاد به او و پیروی از او واجب است و حاکمیت او غیر از حاکمیت حاکمان ظلم و جور است و حتّی با اسلام شناسان و مجتهدان تفاوت زیادی دارد، به این نتیجه می‌رسیم که پس نمی‌توان معالِم و مسائل دینی را از هر کسی فراگرفت. هم چنین نمی‌توان بدون شناخت و انتخاب امام معصوم علیه السلام و اعتقاد به او زندگی کرد؛ چون همان طور که گفته

شد، رابطهٔ امام و مردم، همانند رابطهٔ چوپان و گله است. پس باید به چوپانی معتقد بود که حضور فعال فیزیکی در میان گله‌اش داشته باشد و همان طور که رابطهٔ چوپان و گوسفندان باید فیزیکی و بالفعل باشد، رابطهٔ امام و مردم نیز باید این چنین باشد؛ زیرا با توجه به این که امامان به منزلهٔ یک نور واحدند و اعتقاد کلی به همهٔ آنها واجب است، پس ارتباط روحی، فکری و عاطفی مردم با امام زنده نیز ضروری است.

در این رابطه، روایاتی نقل شده، به این مضمون که: اگر کسی بمیرد، ولی امام زمان و فعلی خود را نشناسد، مرگش همانند مرگ انسان‌های زمان جاهلیت است؛ یعنی همان طور که در دوران جاهلیت، انسان‌ها با کفر و نفاق و گمراهی گذران عمر می‌کردند و با همان حالت می‌مردند، فردی هم که امام زمان خود را نشناسد، عمرش با کفر و نفاق و گمراهی به پایان خواهد رسید. (۱)

روایات با این مضمون در منابع یاد شده فراوان است و ما تنها به یک مورد از آنها که صحیح است، اکتفا کردیم.

طبق این مبنا که هر کس در هر عصر و زمانی که زندگی می‌کند، باید امام همان عصر و زمان را بشناسد، ما به امام زمان علیه السلام امام عصر نیز می‌گوییم و احتمال می‌دهیم که کلمه «عصر» در سوره «والعصر» که می‌فرماید: ﴿وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ...﴾ به معنای امام عصر علیه السلام باشد؛ یعنی سوگند به امام عصر که همه انسان‌ها در زیان و خسران‌اند، مگر آنان که امام زمان خود را شناخته و به او ایمان آورده و به گفته‌اش عمل کرده‌اند.

در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند

تا ابد سر نکشد، وز سر پیمان نرود

حافظ

فلسفه وجود امام:

امام دارای چند شأن وجودی است: یکی از شؤون وجودی او

این است که واسطه فیض الهی و علت غایی نظام تکوین است؛ به طوری که اگر امام نمی بود، زمین اهلش را فرو می برد.

یکی دیگر از شؤون وجودی امام، حفاظت از دین مبین اسلام، تفسیر قرآن و پیشوایی و هدایت انسان هاست که از این شأن شؤون دیگری استنباط می شود.

خداوند عزوجل، زمین و همه نظام خلقت را برای انسان آفریده است و هدفش از خلقت انسان، این است که او از نظر فکری، روحی و معنوی، موجودی تکامل یافته گردد.

من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب

مُهَیْمِنًا به رفیقان خود رسانم باز

حافظ

خداوند علاوه بر عقل که رسولان درونی انسانها هستند، راهنمایی از جنس بشر ولی تکامل یافته تر، در میان آنها فرستاده تا برای آنها الگو باشند و هدایت آنها موجب قوام حیات و استواری نظام بشری گردد.

شأنیت اول امام، یعنی واسطه فیض الهی و علت غایی نظام

تکوین بودن، از شأنیت دوم او، یعنی هدایت‌گری مردم و حفاظت از دین، حیاتی‌تر و اساسی‌تر است؛ زیرا در خصوص شأنیت دوم امام، افراد دیگری غیر از او هم می‌توانند در مواقع ضرورت، وظیفه او را بر عهده گیرند و تحت عناوینی چون نائب خاص، وکیل یا نائب عام ایشان، هدایت جامعه را در مسائل مورد نیاز و مُشْتَحَدَّه به دست گیرند، ولی در مورد شأنیت اول امام، هیچ کس جز خود امام نمی‌تواند وظیفه او را بر عهده گیرد.

خداوند جهان را به برکت وجود ائمه آفریده و آنها را مایه قوام حیات و استواری جهان قرار داده و بقیه مخلوقات را به تبع وجود آنها حیات بخشیده است. بنابراین، فلسفه وجودی امام روشن است و تأثیر عمده‌ای در زندگی مادی و معنوی مردم دارد. آنها خواه حاضر باشند، خواه غایب، واسطه فیض الهی هستند و برکات خداوند به واسطه آنها به زمین و زمینیان می‌رسد. پس شأنیت اول امام، در زمان حضور یا غیبت او، تأثیر خود را در جهان هستی می‌گذارد.

اما در مورد شأنیت دوم امام که هدایت‌گری و حلّ و فصل

مشکلات مردم است و امام در زمان غیبت خود نمی‌تواند مستقیماً با مردم در ارتباط باشد و مشکلات آنان را پاسخ دهد، از باب اضطرار (ضرورت) این وظیفه به عهده دین شناسان و کسانی که حلال و حرام خدا را می‌دانند، گذاشته شده است.

اگر ما فلسفه وجودی امام را منحصر در شأنیت دوم او بدانیم، این اشکال وارد می‌شود که امامی که غایب است، چه فایده‌ای دارد؟ چه کسی جای او را می‌گیرد؟ و آیا غیبت او جز خسارت چیز دیگری است؟ اما اگر شأنیت اول را برای او در نظر بگیریم، غیبت او نمی‌تواند عامل خسارت باشد، بلکه قوام حیات و استقرار عالم هستی به واسطه وجود پربرکت او خواهد بود.

اگر در مورد شأنیت دوم او هم نوعی خسارت وارد می‌شود، تقصیر خود او نیست، بلکه این عدم پذیرش و آمادگی جامعه و تصمیم بر قتل اوست که موجب شده تا آن حضرت در پس پرده غیبت پنهان شود.

بنابراین، در زمینه غیبت، نه خدا مقصر است، نه امام، بلکه

این عدم رشد فرهنگی و اجتماعی جامعه است که موجب غیبت امام و به تبع آن خساراتی برای بشریت شده است و تا این موانع از بین نرود، غیبت ادامه خواهد یافت.

ارجاع به دین شناسان:

در زمان غیبت، عدم دسترسی به امام معصوم و صاحب الأمر، موجب شده که آن حضرت، شیعیان خود را به سوی نُوَابِ عامّه و دین شناسان ارجاع دهد و بفرماید: ﴿وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا﴾^(۱)؛ در مسائلی که مورد ابتلای شماست و در زندگی برای شما اتفاق می افتد، به عالمان و دین شناسان مراجعه کنید».

در دوران حاضر یا در هر دوران دیگر، امکان این که همه بتوانند احکام الهی را استنباط کنند و خود بشخصه نائب عامّ امام زمان گردند، وجود ندارد؛ زیرا علم استنباط احکام یک رشته

تخصّصی مشکل و دامنه دار است که اکتساب آن از عهده هر کسی بر نمی آید. پس باید طبق مقتضای عقل، کسانی که توانایی استنباط احکام را ندارند، به آنان که خود را وقف این کار کرده اند و در زمینه بیان احکام، نائب عامّ امام زمان اند و اصطلاحاً مجتهد جامع الشرائط یا مرجع تقلید نامیده می شوند، مراجعه کنند. مراجعه به این اشخاص و أخذ مسائل دینی از آنها لازم و به کار بستن دستور العمل های آنها واجب است؛ زیرا آنچه می گویند، بر اساس استنباط از قرآن و سنّت است و مورد رضایت و تأیید کلی صاحب الأمر می باشد و از گفتار آنان نوعی اطمینان قلبی حاصل می شود.

آن حضرت در ادامه توفیق مذکور فرموده اند: «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ و أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛^(۱) آنها از جانب من بر شما حجّت اند و من از جانب خدا بر آنها حجّتم».

احکام واقعی و ظاهری:

فرق بین امام معصوم با فقیهان و اسلام شناسان در این است که امام، احکام واقعی را تشخیص می‌دهد و هر چه می‌گوید، طبق اراده خداوند است و هیچ گونه اشتباهی در گفته او نیست. ائمه علیهم السلام احکام واقعی اسلام را طبق مصالح و مفاسدی که خداوند به آنها معرفی کرده به مردم می‌رسانند، ولی فقیهان و مجتهدان که صفاتشان گفته شد، بر اساس کتاب و سنت، یعنی روایات موجود و اخبار و آثار رسیده از معصوم، مطالبی را استنباط و برای مردم بیان می‌دارند که چه بسا ممکن است در نحوه برداشت آنها اشتباهی رخ دهد یا در روایاتی که از قرن اول، دوم و سوم اسلامی به دست فقیه رسیده، تغییراتی ایجاد شده باشد و موجب شود تا آن دلیلی را که فقیه بر طبق آن فتوا داده و گمان کرده که گفتار معصوم است، مخالف با واقع باشد؛ هم چنین ممکن است روایت مورد استناد فقیه، صحیح و درست از معصوم

صادر شده و به دست فقیه رسیده باشد، اما بر اثر تعارض با روایات و ادله دیگر، نوعی پیچیدگی خاص در آن ایجاد شود که فقیه نتواند بر اساس آن حکم واقعی را استنباط کند و خلاف واقع حکم کند و فتوا دهد.

از آن جا که در زمان غیبت، جز مراجعه به فقها چاره دیگری نیست، این گونه استنباط از باب اضطرار (ضرورت)، پذیرفته شده است و به این نوع احکام صادره از طرف مجتهد، «احکام ظاهری» می‌گویند.

گفتار، کردار و حتی سکوت با معنای (تقریر) امام معصوم حجّت است، اما مجتهدان و فقها تنها گفتارشان که به عنوان بیان احکام ظاهری است، حجّت است. حجّت بودن این احکام ظاهری که توسط مجتهد استنباط شده است، طبق قضاوت عقل و ادله‌ای است که به برخی از آنها اشاره شد. بنابراین، مردم به همان مقدار که به علما و فقها دسترسی دارند و توان فهم و درک مسائل را دارند، مکلف هستند و بیش از آن تکلیفی بر گردنشان نیست و فقها نیز به همان میزانی که در فهم و استنباط مسائل

دینی، سعی و تلاش می‌کنند و بر اساس آن حکم می‌نمایند، مکلف هستند و بیش از این تکلیفی بر گردنشان نیست و معذورند.

واسطه فیض الهی بودن، والاترین شأن از شؤون امامت:

چنان که اشاره شد، امامت در مکتب شیعه دارای سه شأن کلی است:

اول - رهبری به عنوان زعیم، حاکم، قاضی و اموری از قبیل عزل و نصب مسؤولان امور اجرایی.

دوم - بیان احکام واقعی اسلام، اعم از حلال و حرام و آن چه به حوزه دین مربوط است.

سوم - واسطه فیض الهی بودن.

شأن سوم از شؤون امامت از اهمیت و منزلت خاصی برخوردار است؛ زیرا جهان یک انسان کامل می‌خواهد تا او قطبی باشد که کون و مکان حول محور او بچرخند و برکات الهی به واسطه او بر جهان و جهانیان پرتو افکند. اگر بخواهیم واسطه

فیض بودن امام را به خورشید تشبیه کنیم، باید بگوییم همان نقشی را که خورشید در محوریت منظومهٔ شمسی دارد، امام هم در بین امت دارد.

گفتاری چند از امامان معصوم علیهم‌السلام، به این قسم از شوون امامت اشاره دارد:

۱- «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^(۱)؛ اگر برکت وجودی

امامان معصوم نبود، زمین اهلش را فرو می‌برد.

۲- «لَوْلَاكُمْ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ»^(۲)؛ اگر به خاطر شما (چهارده

معصوم) نبود، آسمان و زمین و دیگر کرات را خلق نمی‌کردم.

۳- «بِكُمْ فَتَحَ اللهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنْزِلُ الْغَيْثَ»^(۳)؛ خداوند به

وسیلهٔ شما در آفرینش را گشوده و به خاطر شما آن را به پایان

رسانیده و به خاطر شماست که باران را فرو می‌فرستد.

برخی از معصومین، مثل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی علیه‌السلام

توانستند در برهه‌ای از زمان هر سه شأنیت را به دست آورند و

۱- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۲.

۲- همان

۳- زیارت جامعه کبیره

برخی دیگر، مثل امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم السلام اگر چه نتوانستند شأنیت زعامت و حاکمیت را به دست آورند، ولی با فرصتی که برای بیان احکام اسلام پیدا کردند، بالفعل صاحب دو شأن از شوون سه گانه شدند و دیگر معصومین که جز در موارد محدود، قدرت یا فرصت بیان احکام را پیدا نکردند، تنها از یک شأنیت برخوردار بودند.

امام زمان علیه السلام که هم اکنون در پس پرده غیبت قرار دارد، از این شأنیت، یعنی واسطه فیض الهی بر جهان هستی بودن، برخوردار است و همانند خورشید پشت ابر که اگر چه قرصش پیدا نیست، ولی پرتو نورش همه جا جلوه گر است، بر جهان هستی پرتو افشانی می کند و جهان خلقت از برکت وجود او بهره مند می شود. آن حضرت شأنیت مربوط به بیان احکام را به مرجعیت دینی واگذار کرده و فرموده: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا»، و شأنیت تشکیل حکومت و زعامت و رهبری جهانی هم به ظهور او بستگی دارد و او با تشریف فرمایی خود، حکومتی بر اساس قسط و عدل بر روی

زمین تشکیل خواهد داد.

پس غیبت او اگر چه از پاره‌ای از جهات، موجب محرومیت اجتماع بشری است، امّا از باب ضرورت و اضطرار، ما ناگزیریم که آن را تحمّل کنیم و منتظر ظهور او و تشکیل دولت حقّه‌اش باشیم. **اللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ.**

امامت از امور تک مدیریتی است:

امامت از جمله اموری است که شرکت در آن راه ندارد؛ یعنی امام همیشه یک نفر است و دو یا چند نفر نمی‌توانند در عرض هم امام باشند. امامت همانند امور شورایی و اشتراکی نیست؛ زیرا امور اجتماعی و سیاسی، احتیاج به آرای مردم و نظر سنجی دارد و رأی اکثریت بر اقلیت رجحان داده می‌شود. امور اشتراکی بر اساس تقسیم کار است و در صورتی که امکان خارجی داشته باشد، امور جاری را بین رؤسا تقسیم می‌کنند، امّا امور معنوی و دینی، همانند امامت، قابل تقسیم و تفکیک نیست و نمی‌توان هر بخش از آن را به کسی سپرد.

ابی جریر قمی که همان زکریا بن ادریس است، نقل می‌کند که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا امامت به تو وصیت شده است؟ ایشان فرمودند: آری. من پرسیدم: آیا در امامت کسی با تو شریک است؟ فرمودند: نه. پرسیدم: آیا فردی از برادرانت با تو امام است؟ فرمودند: نه، من تنها خودم امام هستم. ^(۱)

مفهوم امام از دیدگاه مکتب تشیع:

در مکتب تشیع، امام دارای شأنی است که اهل تسنن آن شأن را برای امام و حتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله قائل نیستند. در مکتب تشیع، هر یک از امامان معصوم دارای ولایت‌اند و ولایت آن‌ها بر امامتشان مقدم است؛ به این معنا که آنان در ابتدا از جانب خداوند تعیین می‌شوند و سپس به ترتیب، هر امام توسط امام قبل از خود معرفی می‌گردد.

در مکتب تشیع، امامت باطن نبوت است و باطن بر ظاهر

۱- اصول کافی، ج ۲، حدیث ۱، ص ۲۱۶، باب «فی أنَّ الامام مَنی یَعْلَمُ أنَّ الأَمْرَ قَدْ ضَارَ إِلَیْهِ».

مقدم است. البته پیامبر در مذهب شیعه امامی، کسی است که ملائکه با او سخن می‌گویند و در عمل با او همراهی دارند.

از نظر شیعه، امام زمان علیه السلام دارای علم غیب است، یعنی علومی را که پدرانیش از آن بهره‌مند بوده‌اند، به ارث برده است، و علاوه بر این، ملائکه نیز علوم یا معلوماتی را در قلب او وارد می‌کنند و قلب او را از علوم لبریز می‌سازند؛ همانند مطالبی که به عنوان حدیث قدسی نقل شده است.

از نظر شیعه، امام کسی است که علوم انبیا و کتب آنها نزد اوست و لحظه به لحظه به وسیله الهامات الهی علومش افزون می‌گردد، مگر در مواردی محدود که خداوند علم آن را برای امام مصلحت نمی‌داند؛ مثل علم به زمان ظهور، علم به برپایی قیامت و امثال این‌ها.

بنابراین، امام معصوم دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی است که انبیا هم برخی از آنها را ندارند.^(۱)

۱ - کتاب علم الیقین فی اصول الدین نوشته مولا محسن کاشانی، جلد اول، صفحه ۳۷۰ الی ۳۷۴، چاپ ۱۳۵۸، انتشارات بیدار - قم.

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی

به عهد دفتر نشاید گفت. حسب الحال مشفق

الحمد لله رب العالمین

زمستان سال ۱۳۸۳ هـ. ش.

قم المقدسة

آثار به چاپ رسیده نشر تأمین

- | | |
|---------|---|
| از مؤلف | ۱- نظام اقتصاد اسلامی |
| " " | ج ۱ ربا و قرض |
| " " | ۲- ج ۲ شرکت و مضاربه |
| " " | ۴- ج ۴ کار و تأمین اجتماعی |
| " " | ۵- ج ۵ زکات |
| " " | ۶- خمس |
| " " | ۷- آداب چهار صد گانه زندگی از سخنان امام علی <small>علیه السلام</small> |
| " " | ۸- حسین وارث احمد |
| " " | ۹- تفسیر سوره یس |

- از مؤلف ۱۰- کار در اسلام
- " " ۱۱- تأمین اجتماعی
- " " ۱۲- مکاسب محرمة
- " " ۱۳- بیع مکاسب
- " " ۱۴- فانوس در حج
- " " ۱۵- جزء سی ام قرآن کریم
- محمد مهدی سعادت ۱۶- معرکه جمال
- ابراهیم ابراهیمی ۱۷- عصر ظهور
- " " ۱۸- عزت حسینی
- " " ۱۹- قیامت
- " " ۲۰- رجعت
- " " ۲۱- شمیم سعادت
- " " ۲۲- نامه‌ای به فرزندم
- " " ۲۳- حریم عشق
- محمد جواد شریف زاده ۲۴- پهلوان مح دلی
- محمد کاظم پور حسین ۲۵- سیمای نوح

اعظم السادات طلائی

۲۶- نوای دل

علی اصغر لشکری

۲۷- پادشاه خوبان

محمد حسین ابراهیمی

۲۸- منجی (کتاب حاضر)

منابع کتاب

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی
- ۳- اکمال الدین و اتمام النعمة، شیخ صدوق ابن بابویه قمی
- ۴- مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، علامه مجلسی
- ۵- بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسی
- ۶- برخی کتاب‌های لغت و تاریخ و تفسیر که نوعی ارتباط به بحث داشته.